

زنان و براندازی اجتماع¹

ماریارزا دالا کاستا و سلما جیمز

مترجم: آرمین عیدی

مقدمه مترجم: «آن‌ها می‌گویند عشق، ما می‌گوییم کار غیرمزدی». این سخن فدریچی به اختصار، کل سیاست‌ها و مبارزات فمینیسم دهه هفتاد را توضیح می‌دهد. مبارزه‌هایی نه برای جا باز کردن برای زنان در فضا و فرصت‌های شغلی بیرون از خانه بلکه برای یادآوری نقش از پیش تحمیل‌شده و سپس تاکید‌شده‌ی زن به مثابه نقطه اتکای دستگاه استثمار سرمایه‌داری و گذار از دوگانه‌ی شاغل/بی‌کاری که هم به لحاظ تاریخی و هم به لحاظ ترکیب‌بندی نیروی کار-به دلیل خصلت سرکوب‌گر مزد-بر انواع استثمار با تمام سطوح‌اش سرپوش می‌گذارد و آدرس‌ها و سرنخ‌های پرتی را به خصوص در مورد مسائل زنان ارائه می‌دهد. نقشی که همواره با فرایندهای عاطفی خانواده تک-هسته‌ای بازتولید می‌شود و با هر بار بازتولید به این استثمار عظیم و بی‌اندازه عمق می‌دهد. نقش‌هایی چون «همسر خوب»، «مادر دلسوز» و «متصدی وظایف خانه». همین مورد آخر بهانه‌ای می‌شود تا اندیشمند تیزبینی چون ماریارزا دالا کاستا(که بسیاری از فمینیست‌های بعد از خودش چون سیلویا فدریچی را مدیون خود کرد)، دقیقاً بر نهاد یا به قول خودش گتوی «خانه» تمرکز کند. مطالعه‌ای که نتایج درخشانی دارد. خط سیری که ما را از خانه تا بالاترین سطح تولید سرمایه‌داری می‌رساند. و دقیقاً تمامیت این خط سیر چیزی نیست جز کار خانگی. کاری بی‌مزد و تقریباً ناتمام که تحت نام‌هایی چون کار مادرانه سخت‌ترین استثمارها و انزواها را متحمل می‌شود. برای درک نقش فرودست و همین‌طور حیاتی این کار برای سرمایه‌داری، همین مثال خود دالا کاستا شاید کافی باشد که زن خانه‌دار بدون مزد و مستمر زیر پای مردی را جارو می‌زند که خود زیر پای کارفرما را در کارخانه جارو می‌کشد. کار خانه و سوژه‌ای که در این گتو ساخته می‌شود فقط در چارچوب خانه باقی نمی‌ماند. در واقع این الهه‌ی عاطفه(!) با همزمان کار کردن در بیرون از خانه، نقش زن و تعاریف نسبت‌داده‌شده به او را در سپهر مناسبات اجتماعی و اقتصادی(فرودستی دستمزد) بسط و گسترش می‌دهد. و بدین ترتیب زنانگی و کار زنانه به حوزه‌های به شدت بارآور برای سرمایه‌داری تبدیل می‌شوند. همین صورت‌بندی کل ماجرا از پایین است که با جنبش قدرتمندی در این دهه و سال‌های بعد از آن همراه می‌شود. جنبش «مزد برای کار خانگی» یا بهتر

¹ WOMEN AND THE SUBVERSION OF THE COMMUNITY /Mariatosa Dalla Costa & Selma James

این متن بخش دوم از کتاب زیر است :

The Power of Women and the Subversion of the Community by Mariarosa Dalla Costa and Selma James
(Originally published: 1975)

است به تاسی از فدریچی بگوییم «مزد علیه کار خانگی». و بدون اضافه‌گویی باید بگوییم این جنبش و سیاست اندیشه آن حول دو محور می‌چرخد: 1. مزد برای کار خانگی را نباید به مقداری پول تقلیل داد. بلکه آن را چون رویکردی سیاسی برای روشن ساختن هر کارکرد زن به مثابه یک کار و در نتیجه همچون نقطه پایانی برای مناسبات مزدی شناسایی کرد. بنابراین به تاسی از فدریچی و دالا کاستا می‌بایست گفت که درخواستِ مزد برای کار خانگی نه چون هدفی برای ورود به سیستم استثمار مزدی بلکه یک افق سیاسی است. 2. شروع این مبارزه آنجایی است که سوژکتیویته‌ی از پیش‌متعین زن به کل کنار گذاشته شود.

اما ورای همه این‌ها زن، خالقِ مهم‌ترین کالای تمام تاریخ سرمایه‌داری بوده است: نیروی کار. و به واسطه‌ی همین مسئله‌ی حیاتی، تثبیت این نقش و تاثیر آن بر تربیت نیروی کارِ مطیع، سازماندهی و خودمختاری زنان از رهگذر امتناع از نقش خود را دشمن شماره یک سرمایه‌داری و نظام پدرسالار دست‌نشانده‌ی آن می‌کند. با گذشت حدود پنجاه سال از تحریر این مقاله اما بخش‌های عمده آن به واسطه‌ی رویکردهای ریشه‌ای‌اش همچنان انقلابی و پیشرو است (حتی با وجود برخی امتیازاتی که سال‌های بعد-مانند اعطای حق سقط جنین در غرب-به دلیل فشارهای زیاد جنبش زنان در گوشه‌گوشه‌ی این جهان به آن‌ها داده شد). و می‌تواند ابزارهای مفیدی را در پیشبرد جنبش زنان، اهداف و خواسته‌ها و تجلی امکان‌های همواره در دسترس آن را فراهم کند.

این مشاهدات تلاشی برای تعریف و تحلیل «مسئله‌ی زن» و قرار دادن این مسئله در تمامیت «نقش زنانه»‌ای است که تقسیم کار سرمایه‌داری ایجاد کرده.

ما در این نوشتار، زن خانه‌دار را به‌عنوان سیمای اصلی این نقش زنانه قرار می‌دهیم. ما فرض می‌کنیم که همه‌ی زنان خانه‌دار هستند و حتی کسانی که بیرون از خانه کار می‌کنند همچنان خانه‌دار محسوب می‌شوند. یعنی در سطح جهانی، این دقیقاً همان چیزی است که مختص کار خانگی است، که نه تنها به عنوان تعداد ساعات و ماهیت کار سنجیده می‌شود، بلکه به عنوان کیفیت زندگی و کیفیت روابطی که ایجاد می‌کند، جایگاه زن را در هر کجا و به هر طبقه‌ای که تعلق دارد تعیین می‌کند. ما در اینجا بر موقعیت زن طبقه کارگر تمرکز می‌کنیم، اما این بدان معنا نیست که فقط زنان طبقه کارگر استثمار می‌شوند. بلکه برای تأیید این موضوع است که نقش زن خانه‌دار طبقه‌ی کارگر، که به اعتقاد ما برای تولید سرمایه‌داری ضروری بوده است، تعیین‌کننده‌ی موقعیت همه زنان دیگر است. بنابراین، هر تحلیلی از زنان به عنوان یک کاست (caste)، باید برآمده از تحلیل موقعیت زنان خانه‌دار طبقه‌ی کارگر باشد.

برای اینکه زن خانه‌دار را در مرکز ببینیم، ابتدا لازم بود به اختصار تحلیل کنیم که سرمایه‌داری چگونه با از بین بردن انواع گروه یا اجتماعات خانوادگی که قبلاً وجود داشت، خانواده مدرن و نقش زن خانه‌دار در آن را ایجاد کرده است.

این فرایند به هیچ وجه کامل نیست. در حالی که ما از جهان غرب و به ویژه ایتالیا صحبت می‌کنیم، می‌خواهیم روشن کنیم که تا جایی که شیوه تولید سرمایه‌داری، جهان سوم را نیز تحت فرمان خود درمی‌آورد، همان روند تخریب می‌بایست آنجا نیز باشد و [در واقع] در آنجا هم در حال وقوع است. همچنین نباید بدیهی تلقی کنیم که خانواده آنگونه که امروزه در پیشرفته‌ترین کشورهای غربی به لحاظ فنی‌تر می‌شناسیم، آخرین شکلی است که خانواده در نظام سرمایه‌داری می‌تواند به خود بگیرد. اما تحلیل گرایش‌های جدید تنها می‌تواند محصول تحلیلی از چگونگی ایجاد این خانواده توسط سرمایه‌داری و نقشی که امروز زن دارد، باشد، هر کدام به‌عنوان لحظه‌ای در یک فرآیند.

در نظر داریم ملاحظات در مورد نقش زن را با تحلیل موقعیت زنی که خارج از خانه کار می‌کند کامل کنیم، اما این برای مرحله‌ی بعدی است و در اینجا فقط می‌کوشیم پیوند بین دو تجربه ظاهراً جدا از هم را نشان دهیم: تجربه‌ی زن خانه‌دار و تجربه‌ی زن کارگر.

مبارزات روزمره‌ای که زنان پس از جنگ جهانی دوم پیش بردند، مستقیماً علیه سازماندهی کارخانه و خانه است. از آن زمان «عدم اطمینان» زنان در خانه و خارج از آن، به سرعت رشد کرده است و مستقیماً علیه کارخانه به‌عنوان نهاد منضبطی که در زمان و مکان [مشخص] سازمان‌یافته، و علیه کارخانه‌ی اجتماعی به‌عنوان سازمان بازتولید نیروی کار پیش می‌رود. این [امر] گرایش می‌کند به غیبت بیشتر، پایبندی کمتر به جدول زمانی، [و] تحرک شغلی بیشتر، که میان زنان و مردان جوان کارگر مشترک است. اما در جایی که مرد در دوره‌های حیاتی جوانی‌اش تنها پشتیبان یک خانواده‌ی جدید باشد، زنانی که به طور کلی به این شیوه مقید نمی‌شوند و همیشه باید کار خانگی را در نظر بگیرند، حتی بیشتر از مردان، از انضباط کاری دور می‌شوند و همین باعث اختلال در جریان تولید و در نتیجه هزینه‌های بالاتر برای سرمایه می‌شود (این بهانه‌ای برای دستمزدهای تبعیض آمیز است که ضرر سرمایه را چندین برابر جبران می‌کند). و همان روند متارکه است که گروهی از زنان خانه‌دار وقتی فرزندان خود را نزد شوهران‌شان در محل کار می‌گذارند ابراز می‌کنند². این روند به طور فزاینده یکی از اشکال سرنوشت‌ساز بحران در سیستم‌های کارخانه و کارخانه اجتماعی است و خواهد بود.

در سال‌های اخیر، به‌ویژه در کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری، جنبش‌های زنان با جهت‌گیری‌ها و طیف‌های مختلف بسط یافته است، از جنبش‌هایی که معتقدند تعارض اساسی در جامعه بین زن و مرد است تا جنبش‌هایی که بر موقعیت زن به‌عنوان قسمی تجلی استثماری طبقاتی خاص تمرکز می‌کنند.

² - این به عنوان بخشی از تظاهرات گسترده زنان در جشن روز جهانی زن در ایالات متحده، اگوست 1970 رخ داد.

اگر در نگاه اول موقعیت و نگرش اولی گیج‌کننده باشد، به ویژه برای زنانی که تجربه قبلی مشارکت ستیزه‌وار در مبارزات سیاسی را داشته‌اند، فکر می‌کنیم شایان ذکر است که زنانی که استثمار جنسیتی برای آن‌ها تعارض اجتماعی اساسی است شاخص بسیار مهمی از میزان ناامیدی خودمان را که میلیون‌ها زن در داخل و خارج از جنبش تجربه کرده‌اند، فراهم می‌کند. کسانی هم هستند که لزبینیسم خود را با این عبارات تعریف می‌کنند (به دیدگاه‌هایی اشاره می‌کنیم که توسط بخشی از جنبش در ایالات متحده بیان شده است): «اتحاد ما با زنان از زمانی شروع شد که چون با هم بودیم، می‌توانستیم اذعان کنیم که نمی‌توانیم بیشتر از این روابط با مردان را تحمل کنیم، که نمی‌توانیم از تبدیل شدن این روابط به روابط قدرتی که ناگزیر تحت انقیاد آن هستیم جلوگیری کنیم. توجه و انرژی ما منحرف شد، قدرت ما از هم‌پاشیده و ایزه‌های آن محدود شد». از خلال این امتناع، جنبشی از زنان همجنس‌گرا شکل گرفته است که از امکان‌های یک رابطه‌ی رها از ستیز قدرت جنسیتی، رها از وحدت اجتماعی بیولوژیکی و در عین حال نیاز ما به گشوده شدن‌مان به یک پتانسیل اجتماعی و از این رو جنسیتی گسترده‌تر دفاع می‌کند.

اکنون برای درک محرومیت‌های زنان که خود را در اشکال هر دم‌فزاینده‌ای ابراز می‌کنند، باید روشن کنیم که در ماهیت خانواده تحت قید سرمایه‌داری چه چیزی باعث تسریع بروز بحران در این مقیاس می‌شود. سرکوب زنان با این همه با سرمایه‌داری آغاز نشد. آنچه با سرمایه‌داری آغاز شد، استثمار شدیدتر زنان به عنوان زنان، و در نهایت [استثمار] امکان آزادی آن‌ها بود.

خاستگاه خانواده سرمایه‌داری

در جامعه مردسالار پیشاسرمایه‌داری، خانه و خانواده در تولید کشاورزی و صنعت‌گرانه نقش محوری داشتند. با پیدایش سرمایه‌داری، اجتماعی شدن تولید با کارخانه به عنوان مرکز آن سازماندهی شد. کسانی که در مرکز تولیدی جدید، یعنی کارخانه کار کردند، دستمزد دریافت کردند. کسانی که [از این کار] محروم شدند [چیزی] دریافت نکردند. زنان، کودکان و سالمندان قدرت خویشاوندی برگرفته از وابستگی خانواده به کارشان که اجتماعی و ضروری دانسته می‌شد، از دست دادند. سرمایه که خانواده و جامعه و تولید را در یک کل نابود می‌کند، از یک سو اساس تولید اجتماعی را در کارخانه و اداره متمرکز و از سوی دیگر ماهیتا مرد را از خانواده جدا کرده و او را به کارگر مزدبگیر تبدیل کرده است. این امر بار مسئولیت مالی زن و کودک و پیر و مریض و در یک کلام تمام کسانی که دستمزد نمی‌گیرند را بر دوش مرد گذاشته است. از آن لحظه، همه کسانی که نمی‌زاییدند و به کسانی که با دستمزد کار می‌کردند خدمت نمی‌کردند، از خانه بیرون رانده شدند. اولین کسانی که بعد از مردان از خانه طرد شدند، کودکان بودند. آنها بچه‌ها را به مدرسه فرستادند. خانواده نه تنها مولد، بلکه [به عنوان] مرکز آموزشی تلقی شد.³

³ - این یک معنای کاملاً جدید برای آموزش است، و کاری که اکنون در مورد تاریخ آموزش اجباری انجام می‌شود - یادگیری اجباری - این را ثابت می‌کند. در انگلستان، معلمان به عنوان «پلیس اخلاقی» در نظر گرفته می‌شدند که می‌توانستند (1) کودکان را در برابر «جنایت» شرطی کنند - از تصاحب مجدد طبقه کارگر در جامعه جلوگیری کنند؛ (2) سازماندهی طبقه کارگر را بر اساس خانواده‌ای که هنوز با یک واحد تولیدی یا حداقل یک واحد سازمانی قابل دوام بود، نابود کنند. (3)

تا آنجا که مردان بر اساس تقسیم کار محض، سرانِ مطلقِ خانواده‌ی پدرسالار بودند، تجربه زنان، کودکان و مردان تجربه متناقضی بود که ما به ارث بردیم. اما در جامعه پیشاسرمایه‌داری، کار هر یک از اعضای اجتماع سرفها به نظر می‌رسد سمت هدفی هدایت شد: یا برای کامیابی ارباب فئودال یا برای بقای ما. تا این حد، کل اجتماع سرفها مجبور به مشارکت در یک اتحادِ [در] اسارت بود که به میزانی زنان، کودکان و مردان را در برمی‌گرفت، که سرمایه‌داری باید آن را درهم‌می‌شکست⁴. از این نظر فرد غیرآزاد، دموکراسی اسارت⁵، وارد بحران شد. گذر از سرفبودن به نیروی کار آزاد، مرد را از پرولتاریای زن و هر دو را از فرزندانشان جدا کرد. پدرسالارِ نآزاد به مزدبگیر «آزاد» تبدیل شد و از ورای تجربه متناقض جنسیت‌ها و نسل‌ها، بیگانگی عمیق‌تر و در نتیجه رابطه‌ی ویران‌گری ایجاد شد.

ما باید تأکید کنیم که این جدایی کودکان از بزرگسالان برای درک اهمیت کامل متارکه‌ی زنان از مردان ضروری است، برای فهم کامل اینکه چگونه نحوه سازماندهی مبارزه از سوی جنبش زنان، حتی زمانی که فرم امتناع خشونت‌آمیز از هرگونه امکانِ روابط با مردان را به خود می‌گیرد، تنها می‌تواند هدفش غلبه بر جدایی‌ای باشد که مبتنی بر «آزادی» کارگر مزدی است.

مبارزه طبقاتی در آموزش

تحلیل مدرسه که در سال‌های اخیر به‌ویژه با ظهور جنبش دانشجویی پدید آمده است، مدرسه را به‌وضوح به‌عنوان مرکز انضباط ایدئولوژیک و شکل‌دهی نیروی کار و اربابان آن معرفی کرده است. چیزی که شاید هرگز یا حداقل در عمق خود ظاهر نشده است، دقیقاً همان چیزی است که مقدم بر همه این‌ها است؛ و این همان استیصال معمول کودکان در اولین روز مهدکودک است، وقتی خودشان را می‌بینند که به کلاس اول انداخته‌شده‌اند و والدین‌شان ناگهان آنها را ترک می‌کنند. اما دقیقاً در این نقطه است که کل داستان مدرسه شروع می‌شود.⁶

به این ترتیب، بچه‌های دبستانی آن زائده‌هایی نیستند که صرفاً با مطالبات «ناهار رایگان، کرایه رایگان، کتاب رایگان» که از بزرگ‌ترها آموخته‌اند، بتوانند به نوعی با دانش‌آموزان مقاطع بالایی متحد شوند.⁷ نزد کودکان دبستانی، نزد آنهایی که پسران و دختران کارگران هستند، همیشه این آگاهی وجود دارد که مدرسه

حضور منظم و زمان‌بندی خوب را برای اشتغال بعدی کودکان ضروری کنند. و (4) کلاس را با درجه‌بندی و انتخاب، طبقه‌بندی کنند. مانند خود خانواده، گذار به این شکل جدید کنترل اجتماعی هموار و مستقیم نبود و نتیجه نیروهای متناقض هم در درون طبقه و هم در درون سرمایه بود، مانند هر مرحله از تاریخ سرمایه‌داری.

⁴ کار مزدی مبتنی بر تبعیت همه روابط از رابطه مزدی است. کارگر باید به عنوان یک «فرد» با سرمایه‌ای که از حمایت خویشاوندی محروم است، پیمانی ببندد.

⁵ مارکس، «نقد فلسفه حق هگل»

⁶ ما در اینجا با تنگ‌نظری خانواده هسته‌ای که مانع از انتقال آسان کودکان به ایجاد روابط با افراد دیگر می‌شود، کار نداریم؛ و نه با آنچه از این نتیجه می‌آید، استدلال روان‌شناسان مبنی بر اینکه شرطی‌سازی مناسب از چنین بحرانی جلوگیری می‌کند. ما با کل سازمان جامعه سروکار داریم که خانواده، مدرسه و کارخانه هر کدام بخش‌هایی از آن‌ها هستند. بنابراین هر نوع عبور از این محفظه‌ها به دیگری، گذری دردناک است. درد را نمی‌توان با قلع و قمع روابط بین یک گتو و دیگری از بین برد، بلکه تنها با تخریب هر گتو برطرف می‌شود.

⁷ «کرایه رایگان، ناهار رایگان، کتاب رایگان» یکی از شعارهای بخشی از جنبش دانشجویی ایتالیا بود که هدف آن پیوند مبارزه دانش‌آموزان جوان با کارگران و دانشجویان بود.

به نوعی آن‌ها را در مقابل والدین و همسالان‌شان قرار می‌دهد و در نتیجه مقاومت غریزی در برابر درس خواندن و «تعلیم» شدن وجود دارد. این همان مقاومتی است که کودکان سیاهپوست به خاطر آن به مدارس غیرعادی آموزشی در بریتانیا محدود می‌شوند.⁸ کودک طبقه‌ی کارگر اروپایی، مانند کودک طبقه کارگر بلوک [شرق]، در معلم کسی را می‌بیند که چیزی علیه مادر و پدرش به او یاد می‌دهد، نه به عنوان دفاع از کودک، بلکه به عنوان حمله‌ای به طبقه. سرمایه‌داری اولین سیستم مولدی است که در آن فرزندان استثمارشدگان در نهادهایی که توسط طبقه حاکم سازماندهی و کنترل می‌شوند، انضباط و آموزش می‌بینند.⁹

شواهد نهایی مبنی بر اینکه این تلقین بیگانگی که از مهدکودک شروع می‌شود، مبتنی بر دوپارگی خانواده است، مبتنی بر آن بچه‌های طبقه‌ی کارگری که [وقتی] به دانشگاه می‌رسند (آن چند نفری که می‌رسند) آنقدر شستشوی مغزی می‌شوند که دیگر نمی‌توانند با اجتماع‌شان گفتگو کنند.

پس کودکان طبقه کارگر اولین کسانی هستند که به طور غریزی علیه مدارس و آموزش ارائه شده در مدارس شورش می‌کنند. اما والدین‌شان آن‌ها را به مدرسه می‌برند و آن‌ها را در آن جا حبس می‌کنند زیرا دلواپس هستند که فرزندان‌شان حتماً «آموزش ببینند»، یعنی مجهز باشند تا از خط مونتاز یا آشیزخانه‌ای که آن‌ها، [یعنی] والدین، در آن محصور هستند، فرار کنند. اگر یک کودک طبقه کارگر استعداد‌های خاصی از

⁸ - در بریتانیا و ایالات متحده، روانشناسان آیزنک و جنسن، که از نظر «علمی» معتقد بودند که سیاهان از «هوش» پایین تری نسبت به سفیدپوستان برخوردارند، و معلمان مترقی مانند ایوان ایلچ، کاملاً مخالف به نظر می‌رسند. آنچه آن‌ها برای دستیابی هدف قرار داده بودند، متصل‌شان کرد. آن‌ها با «روش» تقسیم می‌شوند. در هر صورت، روانشناسان نژادپرست تر از بقیه نیستند، فقط مستقیم ترند. «هوش» توانایی این است که مورد دشمن خود را خرد فرض کنید و منطق خود را بر اساس آن شکل دهید. در جایی که کل جامعه بر اساس فرض برتری نژاد سفید به صورت نهادی عمل می‌کند، این روانشناسان «شرطی کردن» آگاهانه و کامل تری را پیشنهاد می‌کنند تا کودکانی که خواندن نمی‌آموزند در عوض ساخت کوکتل مولوتف را یاد بگیرند. دیدگاهی معقول که ایلچ که نگران «کم آموزشی» کودکان (یعنی طرد «هوش» توسط آن‌ها) است، می‌تواند با آن موافق باشد.

⁹ - علیرغم اینکه سرمایه مدیریت مدارس را بر عهده دارد، هیچگاه کنترل یک بار برای همیشه داده نمی‌شود. طبقه کارگر پیوسته و به طور فزاینده‌ای محتوا را به چالش می‌کشد و از هزینه‌های تحصیل سرمایه داری سرباز می‌زند. پاسخ نظام سرمایه داری این است که کنترل خود را دوباره برقرار کند، و این کنترل بیشتر و بیشتر بر روی خطوط کارخانه-مانند اعمال می‌شود.

با این حال، سیاست‌های جدید آموزش و پرورش که حتی در زمان نوشتن [این مقاله توسط] ما در حال انجام است، پیچیده‌تر از این است. ما فقط می‌توانیم انگیزه این سیاست‌های جدید را در اینجا نشان دهیم:

(الف) جوانان طبقه کارگر این را نمی‌پذیرند که آموزش آن‌ها را برای هر چیزی جز کارخانه آماده می‌کند، حتی اگر در آنجا یقه سفید بپوشند و به جای ماشین‌های پرچ، از ماشین تحریر و تخته طراحی استفاده کنند.

(ب) جوانان طبقه متوسط نقش میانجی بین طبقات و شخصیت سرکوب شده‌ای را که این نقش میانجی می‌طلبد نمی‌پذیرند.

(ج) به یک نیروی کار با دستمزد و وضعیت متفاوت نیاز شده است. روند برابری طلبی کنونی باید معکوس شود.

(د) نوع جدیدی از فرآیند کار ممکن است ایجاد شود که به جای امتناع از یکنواختی و تکه تکه شدن خط مونتاز کنونی، تلاش می‌کند کارگر را به «مشارکت» علاقه مند کند.

اگر «راه موفقیت» سنتی و حتی خود «موفقیت» توسط جوانان طرد شود، باید اهداف جدیدی را پیدا کرد که آن‌ها بتوانند آرزوی آن‌ها را داشته باشند، یعنی به مدرسه و سر کار بروند. «آزمایش»‌های جدید در آموزش «آزاد»، که در آن کودکان تشویق می‌شوند تا در برنامه‌ریزی آموزش خود شرکت کنند و دموکراسی بیشتری بین معلم و تعلیم‌یابنده وجود دارد، هر روزه ظهور می‌کند. این یک توهم است که باور کنیم این یک شکست برای سرمایه است، بیش از اینکه هنگ یک پیروزی باشد. زیرا در ایجاد نیروی کار با خلاقیت بیشتر، سرمایه در این فرآیند 0.1 درصد سود را از دست نخواهد داد. آن‌ها در واقع می‌گویند: «در واقع، اگر راه خود را انتخاب کنید، تا زمانی که از طریق قلمرو ما باشد، می‌توانید برای ما بسیار کارآمدتر باشید.» در برخی از بخش‌های کارخانه و [همچنین] در کارخانه اجتماعی، شعار سرمایه به طور فزاینده‌ای این خواهد بود: «آزادی و برادری برای تضمین و حتی گسترش برابری».

خود نشان دهد، تمام خانواده فوراً روی این کودک متمرکز می‌شوند، بهترین شرایط را برای او فراهم می‌کنند، اغلب دیگران را قربانی می‌کنند، امیدوارند و قمار می‌کنند که همه آنها را از طبقه کارگر خارج کند. این در واقع راهی است که سرمایه از طریق آرزوهای والدین برای جلب کمک آنها در نظم بخشیدن به نیروی کار تازه حرکت می‌کند.

در ایتالیا والدین کم‌تر و کم‌تر موفق می‌شوند فرزندان خود را به مدرسه بفرستند. مقاومت کودکان در برابر مدرسه همواره در حال افزایش است، حتی زمانی که این مقاومت هنوز سازمان‌دهی نشده است.

همزمان با افزایش مقاومت کودکان در برابر تحصیل در مدارس، امتناع آنها از پذیرش تعریفی که سرمایه از سن آنها ارائه کرده است نیز افزایش می‌یابد. بچه‌ها هر چیزی را که می‌بینند می‌خواهند. آنها هنوز درک نمی‌کنند که برای داشتن یک سری چیزها باید هزینه کرد و برای پرداخت [برای] آنها باید دستمزد داشت و بنابراین باید بالغ هم باشند. جای تعجب نیست که آسان نیست به کودکان توضیح دهیم که چرا آنها نمی‌توانند چیزی را داشته باشند که تلویزیون به آنها گفته است که نمی‌توانند بدون آن زندگی کنند.

اما چیزی در میان نسل جدید کودکان و نوجوانان در حال رخ دادن است که توضیح دادن نقطه دلخواه آنها را که در آن به بزرگسالی می‌رسند، به طور پیوسته دشوارتر می‌کند. بیشتر نسل جوان سن خود را به ما نشان می‌دهند: در دهه شصت، افراد شش ساله در جنوب ایالات متحده با سگ‌های پلیس روبرو شده‌اند. امروز ما همین پدیده را در جنوب ایتالیا و ایرلند شمالی می‌یابیم، جایی که کودکان به اندازه بزرگسالان در شورش فعال شده‌اند. هنگامی که کودکان (و زنان) جزء لاینفک تاریخ شناخته شوند، بدون شک نمونه‌های دیگری از مشارکت جوانان (و زنان) در مبارزات انقلابی آشکار خواهد شد. آنچه جدید است خودمختاری مشارکت آنها «علی‌رغم» و «به دلیل» حذفشان از تولید مستقیم است. در کارخانه‌ها، جوانان از رهبری کارگران مسن امتناع می‌ورزند و در شورش‌های شهرها نقطه بسیار با ارزشی (diamond) هستند. در کلان‌شهرها، نسل‌های خانواده [تک] هسته‌ای جنبش‌های جوانان و دانشجویی را تولید کرده‌اند که آغازگر فرآیند آشفتن چارچوب قدرت بر ساخته بوده است؛ در جهان سوم، جوانان بیکار اغلب پیش از طبقه کارگر سازمان‌یافته در اتحادیه‌ها، در خیابان‌ها هستند.

شایان ذکر است که روزنامه تایمز لندن (1 ژوئن 1971) درباره‌ی جلسه‌ی معلمان ارشد که به خاطر اخطار گرفتن یکی از آنها که دانش‌آموزی را کتک زده بود [برگزار شد]، گزارش داد: «عناصر اخلال‌گر و غیرمسئول با قصد ظاهراً برنامه‌ریزی شده‌ی فرسایش همه نیروهای اقتدار، در هر گوشه و کناری در کمین هستند». این «توطئه‌ای برای از بین بردن ارزش‌هایی است که تمدن ما بر اساس آنها ساخته شده است و مدارس ما برخی از بهترین پایگاه‌ها [ی آن] هستند».

استثمار بی‌مزدها

ما خواستیم این چند تعبیر در مورد نگرش شورش را که به طور پیوسته در میان کودکان و جوانان، به ویژه از سوی طبقه کارگر و به ویژه سیاه‌پوستان در حال گسترش است بیان کنیم، زیرا معتقدیم که این [مسئله] ارتباط نزدیکی با انفجار جنبش زنان و چیزی دارد که خود جنبش زنان باید به آن توجه کند. ما در اینجا با شورش کسانی سروکار داریم که طرد شده‌اند، توسط نظام تولید از هم جدا شده‌اند، و نیاز خود را به نابود کردن نیروهایی که مانع وجود اجتماعی آن‌ها هستند در عمل ابراز می‌کنند؛ اما این بار به عنوان افراد جداگانه گرد هم می‌آیند.

زنان و کودکان حذف شده‌اند. قیام یکی علیه استثمار از طریق حذف، شاخصی از شورش دیگری است.

سرمایه تا حدی که مرد را به خدمت گرفته و به کارگر مزدی تبدیل کرده، بین او و سایر پرولتاریاهای بدون مزدی که تصور می‌شد به دلیل عدم مشارکت مستقیم در تولید اجتماعی نمی‌توانند سوژه‌های شورش اجتماعی باشند، شکافی ایجاد کرده است.

از زمان مارکس، روشن بوده است که سرمایه از طریق دستمزد حکومت می‌کند و توسعه می‌یابد، یعنی شالوده‌ی جامعه سرمایه‌داری کارگر مزدبگیر و استثمار مستقیم او بوده است. آنچه که توسط سازمان‌های جنبش طبقه‌ی کارگر نه روشن است و نه مفروض، این است که دقیقاً از طریق مزد، استثمار کارگر غیرمزدی سازماندهی شده است. این استثمار حتی مؤثرتر بوده است زیرا فقدان دستمزد آن را پنهان کرد. به این معنا که مزد، نیروی کار به مراتب بیشتری را به کار گرفت نسبت به آنچه در کارخانه‌ها ظاهر می‌شوند. تا جایی که به زنان مربوط است، کار آن‌ها یک خدمت شخصی خارج از سرمایه محسوب می‌شود. به نظر می‌رسد که زن فقط از شوونیسم مردانه رنج می‌برد، زیرا سرمایه‌داری به معنای «بی‌عدالتی» عمومی و «رفتار بد و نامعقول» بود؛ تعداد معدودی (مردانی) که متوجه شدند، ما را متقاعد کردند که این «ظلم» است نه استثمار. اما [مفهوم] «ظلم» جنبه‌ی دیگر و فراگیرتری از جامعه‌ی سرمایه‌داری را پنهان کرد. سرمایه کودکان را از خانه طرد کرد و آن‌ها را به مدرسه فرستاد نه تنها به این دلیل که در مسیر کار «مولد» تر دیگران قرار دارند یا فقط برای تعلیم دادن (indoctrinate) آن‌ها. حاکمیت سرمایه از طریق دستمزد، هر فرد تنومندی را وادار می‌کند تا تحت قانون تقسیم کار و به گونه‌ای عمل کند که اگر سریع هم نباشد، دست آخر برای بسط و گسترش حاکمیت سرمایه سودآور باشد. اساساً معنای مدرسه همین است. تا جایی که به کودکان مربوط است، به نظر می‌رسد که کارشان را برای منفعت خودشان یاد می‌گیرند.

کودکان پرولتاریا مجبور شده‌اند در مدارس آموزش یکسانی را از سر بگذرانند؛ این همسطح‌سازی سرمایه‌داری در برابر امکانات بی‌نهایت یادگیری است. از سوی دیگر، زن در خانه منزوی شده است، [و] مجبور به انجام کارهایی است که غیرماهانه تلقی می‌شود، کار زایمان، تربیت، انضباط و خدمت به کارگر

برای تولید. نقش او در چرخه تولید اجتماعی نامرئی باقی ماند زیرا فقط محصول کار او، کارگر، مرئی بود. خود او در نتیجه در شرایط کار پیشاسرمایه‌داری گرفتار شد و هرگز دستمزدی دریافت نکرد.

و وقتی می‌گوییم «شرایط کار پیشاسرمایه‌داری»، تنها به زنانی که مجبورند برای جaro کردن از جaro استفاده کنند، اشاره نمی‌کنیم. حتی مجهزترین آشپزخانه‌های آمریکایی هم سطح کنونی توسعه‌ی تکنولوژیک را نمایان نمی‌سازند؛ آنها بیشتر نمایان‌گر تکنولوژی قرن نوزدهم هستند. اگر شما درون محدوده‌های معینی، ساعتی دستمزد نگیرید، برای کسی اهمیتی ندارد که چقدر طول می‌کشد تا کارتان را انجام دهید.

این نه تنها یک تفاوت کمی بلکه یک تفاوت کیفی با کارهای دیگر است و دقیقاً از نوع کالایی که این کار قرار است تولید کند نشات می‌گیرد. به طور کلی در سیستم سرمایه‌داری، بهره‌وری کار افزایش نمی‌یابد مگر اینکه تقابل بین سرمایه و طبقه وجود داشته باشد: نوآوری‌های تکنولوژیک و همکاری با برهه‌های هجوم طبقه کارگر و [متقابلاً] واکنش سرمایه‌داری همزمان است. اما اگر این به طور کلی برای تولید کالاها صادق باشد، برای تولید آن نوع خاص از کالا، یعنی نیروی کار، صادق نبوده است. حتی اگر نوآوری تکنولوژیک بتواند حد کار ضروری را تنزل دهد، و اگر مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر در [حوزه] صنعت بتواند از این نوآوری برای به دست آوردن ساعات آزاد استفاده کند، در مورد خانه‌داری نمی‌توان این ادعا را کرد؛ تا آنجایی که زن باید در انزوا فرزندآوری کند، بزرگ‌شان] کند و مسئولیت‌شان را بر عهده بگیرد، ماشینی شدن بالای کارهای خانه هیچ زمانی را برای زن آزاد نمی‌کند. او همیشه در حال انجام وظیفه است، زیرا ماشینی وجود ندارد که بچه‌ها را بسازد و مرافب آنها باشد¹⁰. بنابراین بهره‌وری بالاتر کار خانگی از طریق ماشینی کردن، تنها می‌تواند مربوط به خدمات خاصی باشد، مثلاً پخت‌وپز، شستشو، تمیز کردن. روز کاری او پایان‌ناپذیر است نه به خاطر نداشتن ماشین، بلکه به این دلیل که منزوی است.¹¹

تصدیق اسطوره‌ی ناتوانی زنان

پس با ظهور شیوه تولید سرمایه‌داری، زنان در شرایط انزوا رها شده، [او] محصور در سلول خانواده، از هر منظر به مردان وابسته شدند. خودمختاری جدید برده‌ی مزدبگیر آزاد از او (she) سلب شد، و او در مرحله‌ی وابستگی شخصی پیشاسرمایه‌داری باقی ماند، اما این بار وحشیانه‌تر، به دلیل تضاد تولید بزرگ-مقیاس به شدت اجتماعی‌ای که اکنون غالب است. ناتوانی ظاهری زن در انجام برخی کارها، در درک چیزهای متعین،

¹⁰ - ما به هیچ وجه تلاش‌هایی را که در حال حاضر برای تولید نوزادان آزمایشگاهی انجام می‌شود نادیده نمی‌گیریم. اما امروزه چنین مکانیسم‌هایی کاملاً به علم و کنترل سرمایه‌داری تعلق دارد. استفاده [آن] کاملاً علیه ما و علیه طبقه خواهد بود. به نفع ما نیست که زایش را کنار بگذاریم، آن را به دست دشمن بسپاریم. به نفع ما است که آزادی تولید مثل را فتح کنیم که برای آن نه بهای دستمزد و نه بهای طرد اجتماعی را خواهیم پرداخت.

¹¹ - تا جایی که نه نوآوری تکنولوژیک، بلکه فقط «مراقبت انسانی» می‌تواند بچه‌ها را تربیت کند، رهایی مؤثر از زمان کار خانگی، تغییر کیفی کار خانگی، تنها می‌تواند ناشی از جنبش زنان، از مبارزه زنان باشد: جنبش رشد می‌کند، هر چه مردان کمتر- و اول از همه مبارزان سیاسی بتوانند روی مراقبت از نوزادان زن حساب کنند. و در عین حال محیط اجتماعی جدیدی که جنبش ایجاد می‌کند، فضای اجتماعی را با هر دوی زنان و مردان در اختیار کودکان قرار می‌دهد که هیچ ارتباطی با مراکز مراقبت روزانه سازمان‌دهی شده توسط دولت ندارد. اینها از پیش ظفرهای مبارزه هستند. دقیقاً به این دلیل که آنها نتایج جنبشی هستند که طبیعتاً یک مبارزه است، هدف آنها این نیست که هیچ نوع همکاری را جایگزین خود مبارزه کنند.

از تاریخ او سرچشمه گرفته است، که از جهاتی بسیار شبیه به تاریخ کودکان «عقب‌مانده» در کلاس های ویژه ESN است. تا آنجا که زنان از تولید مستقیم اجتماعی بریده و در خانه منزوی شدند، همه امکانات زندگی اجتماعی خارج از محله از آن‌ها سلب شد و از این رو از دانش و آموزش اجتماعی محروم شدند. هنگامی که زنان از تجربه‌ی گسترده سازماندهی و برنامه‌ریزی مبارزات جمعی صنعتی و سایر مبارزات توده‌ای محروم می‌شوند، از منبع اصلی آموزش یعنی تجربه شورش اجتماعی مطرود می‌شوند. و این تجربه در درجه اول تجربه‌ی یادگیری ظرفیت‌های خودتان است، یعنی قدرت شما و ظرفیت‌ها [ایتان]، قدرت طبقه شما. بنابراین انزوایی که زنان از آن رنج برده‌اند، اسطوره‌ی ناتوانی زنان را برای جامعه و خودشان تصدیق کرده است.

این اسطوره است که اولاً پنهان کرده است که طبقه کارگر به میزانی که توانسته مبارزات توده‌ای را در اجتماع سازمان دهد، اعتصابات [مربوط] اجاره‌خانه، به طور کلی مبارزه علیه تورم، اساس همواره سازماندهی غیررسمی بی‌وقفه‌ی زنان در آنجا بوده است؛ دوم اینکه درون مبارزات در چرخه تولید مستقیم، حمایت و سازماندهی زنان، [به طور] رسمی و غیررسمی تعیین کننده بوده است. در لحظات بحرانی، این شبکه‌ی بی‌وقفه از زنان ظاهر می‌شود و از طریق استعدادها، انرژی‌ها و قدرت «زن ناتوان» رشد می‌کند. اما اسطوره نمی‌میرد. جایی که زنان به همراه مردان می‌توانستند ادعای پیروزی کنند - برای دوام آوردن (در زمان بیکاری) یا دوام آوردن و برنده شدن (در طول اعتصاب) - غنایم پیروز متعلق به طبقه «به طور عام» بود. زنان به ندرت چیزی خاص برای خود بدست می‌آورند؛ به ندرت ابژه‌ی این مبارزه دگرگونی ساختار قدرت خانه و رابطه آن با کارخانه بوده است. اعتصاب یا بیکاری، کار یک زن هرگز تمام نمی‌شود.

کارکرد کاپیتالیستی رحم

هرگز مانند ظهور سرمایه‌داری، نابودی زن به‌عنوان یک شخص، به معنای تحقیر بی‌واسطه‌ی تمامیت جسمانی او نبوده است. سکسوالیته زنانه و مردانه پیش از سرمایه‌داری دست‌خوش یک سری رژیم‌ها و اشکال شرطی‌شدن شده بود. اما آن‌ها همچنین تحت روش‌های موثر کنترل بارداری قرار گرفته بودند که اکنون بیش از پیش ناپدید شده است. سرمایه خانواده را به‌عنوان خانواده [تک-] هسته‌ای پایه‌گذاری کرد و در درون آن زن را تابع مرد کرد، به‌عنوان فردی که مستقیماً در تولید اجتماعی شرکت نمی‌کند، [که] خود را مستقل در بازار کار نشان نمی‌دهد. همانطور که [سرمایه] او را از تمام امکان‌های خلاقیت و توسعه‌ی فعالیت کاری محروم می‌کند، ابراز خودمختاری جنسی، روانی و عاطفی را نیز از او سلب می‌کند.

تکرار می‌کنیم: هرگز چنین انسدادی در تمامیت فیزیکی زن رخ نداده بود که همه چیز از مغز گرفته تا رحم را تحت تأثیر قرار دهد. مشارکت با دیگران در تولید قطار، ماشین یا هواپیما چیزی مشابه با قرن‌ها در انزوا استفاده کردن از یک جارو در چند فوت مربع آشپزخانه نیست.

این فراخوانی برای برابری زن و مرد در ساخت هواپیما نیست، بلکه صرفاً برای به کار بستن این [نکته] است که تفاوت بین این دو تاریخ نه تنها تفاوت‌ها را در اشکال واقعی مبارزه تعیین می‌کند، بلکه در نهایت آنچه را که برای مدت طولانی نامرئی بوده است آشکار می‌کند: اشکال متفاوتی که مبارزات زنان در گذشته به کار بسته است. همان‌طور که امکان توسعه ظرفیت خلاقیت از زنان سلب می‌شود، زندگی جنسی آن‌ها نیز که به عملکردی برای بازتولید نیروی کار تبدیل شده است ر بوده می‌شود: همان نظراتی که در سطح تکنولوژیکی خدمات خانگی ارائه دادیم در مورد کنترل بارداری (و اتفاقاً در کل حوزه زنان و زایمان) نیز صدق می‌کند، تحقیقاتی که تا همین اواخر به طور مداوم نادیده گرفته می‌شد، در حالی که زنان مجبور به بچه‌دار شدن‌اند و از حق سقط جنین منع شدند، همان‌طور که انتظار می‌رفت، بدوی‌ترین تکنیک‌های کنترل بارداری شکست خوردند.

سرمایه از این تحقیر کامل زن، نقش زن را ساخت و مرد را ابزار این تنزل در خانواده قرار داد. مرد به عنوان کارگر مزدبگیر و سرپرست خانواده ابزار خاص این استثمار خاص بود که همان استثمار زنان است.

همجنس‌گرایی تقسیم کار

به این معنا، می‌توان توضیح داد که تا چه اندازه روابط تنزل‌آمیز بین زن و مرد با شکافی که جامعه بین زن و مرد تحمیل کرده است، تعیین می‌شود و زن را به‌عنوان ابژه، «مکمل» مرد می‌پذیرد. و از این نظر می‌توانیم صحت انفجار گرایش‌ها در جنبش زنان را ببینیم که در آن زنان می‌خواهند علیه مردان مبارزه کنند¹² و دیگر نمی‌خواهند از نیروی خود برای حفظ روابط جنسی با آن‌ها استفاده کنند، زیرا هر یک از این روابط همواره آزاردهنده هستند. رابطه قدرت هرگونه امکان عاطفه و صمیمیت را از بین می‌برد. با این حال، بین زن و مرد، قدرت به عنوان حق، عاطفه و صمیمیت جنسی را فرمان می‌دهد. از این نظر، جنبش همجنس‌گرایان عظیم‌ترین کوشش برای از جدا کردن سکسوالیته و قدرت [از یکدیگر] است.

اما همجنس‌گرایی عموماً در همان زمان ریشه در چارچوب خود جامعه سرمایه‌داری دارد: زنان در خانه و مردان در کارخانه‌ها و ادارات که تمام روز از یکدیگر جدا شدند؛ یا یک کارخانه معمولی هزار زن با ده سرکارگر؛ یا انبوهی از تایپیست‌ها(البته زن) که برای 50 مرد حرفه‌ای کار می‌کنند. همه این موقعیت‌ها در حال حاضر چارچوب همجنس‌گرای زندگی هستند.

سرمایه، در حالی که دگرجنس‌گرایی را به یک دین ارتقا می‌دهد، در عین حال در عمل ارتباط زن و مرد با یکدیگر را از نظر فیزیکی یا عاطفی غیرممکن می‌کند - [سرمایه] دگرجنس‌گرایی را جز در مقام یک نظم جنسی، اقتصادی و اجتماعی تضعیف می‌کند. ما باور داریم که این واقعیتی است که باید از آن شروع کنیم. انفجار گرایش‌های همجنس‌گرایانه دقیقاً به این دلیل برای جنبش مهم بوده و هست که آن‌ها [گرایش‌ها]

¹² - نمی‌توان گفت که این تمایل‌ها تا چه زمانی به حرکت رو به جلو ادامه خواهند داد و چه زمانی به نقطه مقابل خود تبدیل خواهند شد.

ضرورتِ مطالبه‌ی خاص‌بودگی (specificity) مبارزات زنان را مطرح می‌کنند و بالاتر از همه، تمام واقعیت‌ها و پیوندهای استثمار زنان را با تمام ژرفنمایشان روشن می‌کنند.

ارزش اضافی و کارخانه‌ی اجتماعی

در این مرحله، مایلیم زمینه را برای دیدگاه خاصی روشن کنیم که مارکسیسم ارتدوکس، به ویژه در ایدئولوژی و پراتیک احزاب به اصطلاح مارکسیست، همیشه آن را بدیهی می‌دانسته است. و این که: وقتی زنان خارج از تولید اجتماعی، یعنی خارج از چرخه تولیدی سازمان یافته‌ی اجتماعی باقی می‌مانند، خارج از بهره‌وری اجتماعی نیز هستند. به عبارت دیگر، نقش زن همیشه از نظر روانشناسی به عنوان یک فرد تابع دیده می‌شود که به جز جایی که در خارج از خانه به طور حاشیه‌ای به کار گرفته می‌شود، خارج از تولید است؛ ضرورتاً تأمین‌کننده مجموعه‌ای از ارزش‌های استفاده در خانه است. این اساساً دیدگاه مارکس بود که با مشاهده‌ی اتفاقاتی که برای زنان شاغل در کارخانه‌ها رخ داد، به این نتیجه رسید که برایشان بهتر است آن‌ها در خانه باشند، جایی که شکل اخلاقیاتی بالاتری از زندگی وجود داشت. اما ماهیت واقعی نقش زن خانه‌دار هرگز نزد مارکس آشکار نمی‌شود. با این حال، ناظران اشاره کرده‌اند که زنان لنکشایر، کارگران پنبه برای بیش از یک قرن، از نظر جنسیتی آزادتر هستند و توسط مردان در کارهای خانه یاری می‌شوند. از سوی دیگر، در مناطق معدن زغال سنگ یورکشایر که درصد کمی از زنان خارج از خانه کار می‌کردند، زنان بیشتر تحت سلطه فیگور شوهر هستند. حتی کسانی که توانسته‌اند استثمار زنان را در تولید اجتماعی تعریف کنند، نمی‌توانند موقعیت استثمارشده‌ی زنان در خانه را درک کنند؛ مردان در روابط خود با زنان بیش از حد متناقض هستند. به همین دلیل فقط زنان می‌توانند خودشان را تعریف کنند و مسئله زن را به پیش برند.

ما باید روشن کنیم که در چارچوب دستمزد، کار خانگی نه تنها ارزش استفاده تولید می‌کند، بلکه برای تولید ارزش اضافی ضروری است¹³. این در مورد کل نقش زن به عنوان شخصیتی تابع در تمام سطوح، اعم از جسمی، روانی و شغلی صادق است، که در تقسیم کار سرمایه‌داری، در تعقیب بهره‌وری در سطح اجتماعی، جایگاهی دقیق و حیاتی داشته و دارد. اجازه دهید نقش زنان را به عنوان منبع بهره‌وری اجتماعی، یعنی به طور مشخص تر ایجاد ارزش اضافی بررسی کنیم. ابتدا در خانواده.

1. بهره‌وری از بردگی مزدی مبتنی بر برده‌داری بدون مزد

اغلب ادعا می‌شود، در [چارچوب] تعریف کار مزدی، که زنان در کار خانگی مولد نیستند. در واقع دقیقاً عکس آن صادق است اگر به میزان عظیمی از خدمات اجتماعی‌ای فکر کنیم که سازمان [دهی] سرمایه‌داری

¹³ - برخی از اولین خوانندگان انگلیسی دریافته‌اند که این تعریف از کار زنان باید دقیق باشد. منظور ما دقیقاً این بود که کارخانه به مثابه کار در معنای مارکسی مولد است، یعنی ارزش اضافی تولید می‌کند. ما بلافاصله پس از آن در مورد بهره‌وری کل نقش زن صحبت می‌کنیم. برای روشن‌تر شدن بهره‌وری زن، هم به عنوان [چیزی] مرتبط با کارش و هم به کل نقش‌اش، باید منتظر متن بعدی بود که اکنون در حال کار بر روی آن هستیم. در این جا جایگاه زن از منظر کل مدار سرمایه‌داری به شیوه‌ای مفصل تری توضیح داده می‌شود.

آن‌ها را به فعالیت خصوصی تبدیل می‌کند و بر دوش زنان خانه‌دار می‌گذارد. کار خانگی اساساً «کار زنانه» نیست؛ یک زن از شستن و نظافت بیشتر یا کمتر از مرد خسته نمی‌شود. این‌ها خدمات اجتماعی‌اند زیرا در خدمت بازتولید نیروی کار هستند. و سرمایه دقیقاً با نهادینه‌ساختن ساختار خانوادگی خود، مرد را از این کارکردها «رها» کرده است تا برای استثمار مستقیم کاملاً «آزاد» باشد؛ به طوری که او (مرد) آزاد است به اندازه کافی برای زنی که بتواند او را به عنوان نیروی کار بازتولید کند، «درآمد» کسب کند.¹⁴ بنابراین، این مسئله مردان را برده‌های مزدبگیر کرده است، تا جایی که در واگذاری این خدمات بر دوش زنان خانواده موفق است و با همین فرآیند، سیلان زنان به سوی بازار کار را کنترل می‌کند. در ایتالیا زنان هنوز در خانه ضروری هستند و سرمایه همچنان به این شکل از خانواده نیاز دارد. به طور کلی در سطح کنونی توسعه در اروپا، به ویژه در ایتالیا، سرمایه همچنان ترجیح می‌دهد نیروی کار خود را - در قالب میلیون‌ها مرد از مناطق توسعه نیافته - وارد کند و در عین حال زنان را به خانه بفرستد.¹⁵

و زنان [برای سرمایه‌داری] مفید هستند نه تنها به این دلیل که کار خانگی را بدون دستمزد و بدون اعتصاب انجام می‌دهند، بلکه به این خاطر که بین همه‌ی کسانی که به دلیل بحران اقتصادی به صورت دوره‌ای از مشاغل خود اخراج می‌شوند، [این آن‌ها هستند که] همیشه به خانه بازگردانده می‌شوند. خانواده، این خاستگاه مادری که همیشه آماده کمک و محافظت در مواقع نیاز است، در واقع بهترین تضمین برای این است که بیکاران بلافاصله به انبوهی از بیگانگان مزاحم تبدیل نشوند.

احزاب سازمان‌یافته جنبش طبقه کارگر مراقب‌اند که مسئله کار خانگی را مطرح نکنند. جدای از این واقعیت که آنها حتی در کارخانه‌ها هم همیشه با زنان به عنوان شکل نازل‌تری از انسان زنده برخورد کرده‌اند، طرح این سوال به معنای به چالش کشیدن کل اساس اتحادیه‌های کارگری به عنوان سازمان‌هایی است که (الف) فقط با کارخانه سر و کار دارند، (ب) فقط با یک روز کاری اندازه‌گیری و «پرداخت» شده سر و کار دارند، (ج) فقط با آن جنبه از مزدهایی که به ما داده می‌شود و نه با جنبه‌ای از مزدهایی که پس گرفته می‌شوند، یعنی تورم، سر و کار دارند. زنان همواره توسط احزاب طبقه کارگر وادار شده‌اند که آزادی خود را به آینده‌ای فرضی موکول کنند، [یعنی] این امر را تابع دستاوردهایی کنند که مردان، محدود به قلمرو مبارزاتشان از رهگذر این احزاب، برای «خود» به دست می‌آورند.

¹⁴ - نیروی کار «کالای عجیبی است زیرا این یک چیز نیست. توانایی کار فقط در انسانی است که زندگی او در فرآیند تولید مصرف می‌شود... توصیف تولید و بازتولید اساسی آن، توصیف کار زنان است.» (از مقدمه سلما جیمز)

¹⁵ - با این حال، با گرایش مخالف، یعنی وارد کردن زنان به صنعت در بخش‌های خاص، مقابله می‌شود. نیازهای متفاوت سرمایه در یک بخش جغرافیایی، تبلیغات و سیاست‌های متفاوت و حتی مخالفی را ایجاد کرده است. جایی که در گذشته ثبات خانواده بر اساس اسطوره‌شناسی نسبتاً استاندارد شده بود (سیاست و تبلیغات یکسان و رسماً غیرقابل رقابت است)، امروزه بخش‌های مختلف سرمایه با یکدیگر در تضاد هستند و تعریف خانواده به عنوان واحدی باثبات، غیرقابل تغییر و «طبیعی» را تضعیف می‌کنند. نمونه کلاسیک آن، تنوع دیدگاه‌ها و سیاست‌های مالی در مورد کنترل مولد است. دولت بریتانیا اخیراً تخصیص بودجه خود را برای این منظور دو برابر کرده است. ما باید بررسی کنیم که این سیاست تا چه حد با یک سیاست مهاجرت نژادپرستانه، یعنی دستکاری منابع نیروی کار بالغ مرتبط است؛ و با فرسایش فزاینده اخلاق کاری که منجر به تحرکات مادران بیکار و بی سرپرست می‌شود، یعنی کنترل زاد و ولد که خلوص سرمایه را با فرزندان انقلابی آلوده می‌کند.

در واقع هر مرحله از مبارزه طبقه کارگر، انقیاد و استثمار زنان را در سطح بالاتری تثبیت کرده است. پیشنهاد حقوق برای زنان خانه‌دار¹⁶ (و این ما را به تعجب و می‌دارد که چرا دستمزد نداشته باشیم) تنها نشان‌دهنده تمایل کامل این احزاب برای نهادینه کردن زنان به‌عنوان زنان خانه‌دار و مردان (و [همچنین] زنان) به عنوان برده‌های مزدی است.

اکنون روشن است که هیچ یک از ما باور نداریم که رستگاری، رهایی، با کار حاصل می‌شود. کار همچنان کار است، چه در داخل خانه و چه بیرون از خانه. استقلال مزدبگیر فقط به معنای «فرد آزاد» بودن برای سرمایه است، [و این] برای زنان کمتر از مردان نیست. کسانی که مدافع این هستند که رهایی زن طبقه کارگر در یافتن شغلی خارج از خانه است، بخشی از مشکل هستند، نه راه حل. بردگی خط مونتاژ، رهایی از بردگی سینک آشپزخانه نیست. انکار این نیز به معنای انکار بردگی خود خط مونتاژ است و دوباره ثابت می‌کند که اگر ندانید زنان چگونه استثمار می‌شوند، هرگز نمی‌توانید واقعاً بدانید که مردان چگونه تحت استثمار هستند. اما این مسئله آنقدر حیاتی است که به طور جداگانه به آن می‌پردازیم. آنچه در اینجا می‌خواهیم روشن کنیم این است که پرداخت نشدن دستمزد وقتی که در یک جهان سرمایه‌دارانه‌ی سازمان‌یافته تولید می‌کنیم، چهره‌ی رئیس پشت چهره‌ی شوهر پنهان می‌شود. به نظر می‌رسد که مرد تنها دریافت‌کننده خدمات خانگی است و این به خانه‌داری شخصیتی مبهم و برده‌وار می‌دهد. شوهر و فرزندان، از طریق مشارکت محبت‌آمیز خود، [در واقع] باج‌گیری محبت‌آمیز خود، به اولین سرکارگرها، کنترل‌کنندگان درجه یک این کار تبدیل می‌شوند.

شوهر تمایل دارد روزنامه بخواند و منتظر باشد تا شامش پخته و سرو شود، حتی زمانی که همسرش مانند او برای کار به بیرون [خانه] می‌رود و با او به خانه می‌آید. بدیهی است که شکل خاصی از استثمار که توسط کار خانگی بازنمایی می‌شود، شکل خاص و متناظری از مبارزه، یعنی مبارزه زنان در خانواده را می‌طلبد.

اگر نتوانیم به طور کامل درک کنیم که دقیقاً این خانواده ستون اصلی سازمان سرمایه‌داری کار است، اگر مرتکب این اشتباه شویم که آن را تنها به عنوان یک روبنا در نظر بگیریم، وابسته به تغییر در مراحل مبارزه در کارخانه‌ها، آنگاه ما در یک انقلاب لنگ حرکت خواهیم کرد که همواره تضاد اساسی در مبارزه طبقاتی، و تضادی را که برای توسعه سرمایه‌داری کاراست، همیشگی و تشدید خواهد کرد. به عبارت دیگر، ما این اشتباه را تداوم می‌بخشیم که خود را تنها تولیدکننده‌ی ارزش‌های مصرفی بدانیم، [یعنی] زنان خانه‌دار را خارج از طبقه کارگر بدانیم. تا زمانی که زنان خانه‌دار خارج از طبقه تلقی می‌شوند، مبارزه طبقاتی در هر لحظه و در هر نقطه‌ای ممنوع، بیهوده و ناتوان در یافتن قلمرو کامل برای وقوع است. توضیح بیشتر این موضوع وظیفه ما در اینجا نیست. با این حال، نمایاندن و محکوم کردن «کار خانگی به‌عنوان سویه پنهان کار مولد»، مجموعه‌ای از پرسش‌ها را در مورد اهداف و اشکال مبارزه زنان فراهم می‌کند.

¹⁶ - از جمله سیاست حزب کمونیست ایتالیا که برای چند سال لایحه‌ای را به پارلمان ایتالیا پیشنهاد کرد که به زنان خانه‌دار و مجرد پس از رسیدن به سن 55 سالگی در خانه مستمری می‌داد. این لایحه هرگز تصویب نشد.

اجتماعی سازی مبارزه‌ی کارگر ایزوله‌شده

در واقع تقاضایی که در پی خواهد آمد، یعنی «برای کارهای خانه به ما دستمزد بپردازید»، با توجه به روابط کنونی نیروها در ایتالیا، این خطر را به همراه خواهد داشت که گویی می‌خواهیم شرایط برده‌داری نهادینه‌شده‌ای را که با شرایط کارخانه تولید می‌شود، تثبیت کنیم - بنابراین چنین تقاضایی به ندرت می‌تواند در عمل به عنوان یک هدف بسیج کردن کار کند.¹⁷

بنابراین مسئله این است که اشکالی از مبارزه ایجاد شود که زن خانه‌دار را با آرامش در خانه رها نکند، حداکثر آماده شرکت در تظاهرات گاه و بی‌گاه در خیابان‌ها، منتظر دستمزدی که هرگز برای چیزی پرداخت نمی‌شود، باشد؛ بیشتر باید اشکالی از مبارزه را کشف کنیم که فوراً کل ساختار کار خانگی را درهم‌بشکند، آن را مطلقاً طرد کند، نقش ما به عنوان خانه‌دار و خانه را به عنوان گتوی هستی‌مان رد کند، زیرا مسئله تنها متوقف کردن این کار [خانگی] نیست، بلکه باید تمام نقش زن خانه‌دار را در هم‌بشکند. نقطه شروع این نیست که چگونه کارهای خانه را کارآمدتر انجام دهیم، بلکه این است که چگونه جایگاهی را درون مبارزه به عنوان بازیگر اصلی بیابیم: یعنی نه بهره‌وری بالاتر کار خانگی، بلکه درجه‌ی بالاتری از واژگونی درون مبارزه.

برای برهم زدن رابطه بین زمان داده‌شده به خانه‌داری و زمان داده‌نشده به خانه‌داری: لازم نیست هر روز زمانی را برای اتو کردن ملحفه‌ها و پرده‌ها، تمیز کردن زمین تا برق‌زدن‌اش یا گردگیری، صرف کنید. و بسیاری از زنان هنوز این کار را انجام می‌دهند. مشخصاً به این دلیل نیست که آنها احمق هستند: یک بار دیگر به یاد توازی‌هایی که قبلاً با مدرسه ESN ایجاد کردیم، می‌افتیم. در واقع تنها در این کار است که می‌توانند دقیقاً هویتی را [برای خود] محقق کنند، زیرا همانطور که قبلاً گفتیم، سرمایه آن‌ها را از روند تولید سازمان‌یافته‌ی اجتماعی محروم کرده است.

اما این به طور خودکار به این نتیجه نمی‌رسد که محروم‌شدن از تولید اجتماعی به معنای محروم شدن از مبارزه اجتماعی است: به هر حال مبارزه زمان دور از کارخانه را می‌طلبد، و به طور هم‌زمان هویتی جایگزین را به زنی که قبلاً هویت را فقط در سطح گتوی خانگی پیدا می‌کرد، ارائه می‌کند. در جامعه‌گرایی

¹⁷- امروزه تقاضای دستمزد برای کارهای خانه به طور فزاینده و با مخالفت کمتری در جنبش زنان در ایتالیا و جاهای دیگر مطرح می‌شود. از زمانی که این سند برای اولین بار (ژوئن 71) تنظیم شد، بحث عمیق‌تر و بسیاری از ابهامات ناشی از جدید بودن نسبی بحث برطرف شد. اما مهم‌تر از همه، سنگینی نیازهای زنان پرولتاریا فقط مطالبات جنبش را رادیکال نکرده است. همچنین به ما قدرت و اعتماد به نفس بیشتری برای پیشبرد آن‌ها داده است. یک سال پیش، در آغاز جنبش در ایتالیا، کسانی بودند که هنوز فکر می‌کردند که دولت می‌تواند به راحتی شورش زنان علیه مشاغل خانگی را با «پرداخت» کمک هزینه ماهانه 7 تا 8 پوند، همانطور که قبلاً انجام داده بودند، خفه کند، مخصوصاً «بدبختان جهان» که به حقوق بازنشستگی وابسته بودند. اکنون این عدم قطعیت‌ها تا حد زیادی از بین رفته است. و در هر صورت روشن است که تقاضای دستمزد برای کارهای خانه تنها یک مینا، چشم اندازی است برای شروع کردن، که درخور بودن آن اساساً [بسته به] پیوند فوری سرکوب، تبعیت و انزوای زنان با پایه مادی آن‌ها است: استثمار زنان. در این لحظه شاید این کارکرد اصلی تقاضای دستمزد برای کارهای خانه باشد. این به یکباره نشانه‌ای برای مبارزه به دست می‌دهد، مسیری که به لحاظ سازماندهی در آن ستم و استثمار، وضعیت کاست و طبقه، خود را به طور لاینحل به هم مرتبط می‌بینند. برگردان عملی و مستمر این دیدگاه وظیفه‌ای است که جنبش در ایتالیا و جاهای دیگر با آن روبروست.

مبارزه، زنان قدرتی را کشف و اعمال می‌کنند که به طور مؤثر هویت جدیدی به آنها می‌بخشد. هویت جدید، تنها درجه‌ی جدیدی از قدرت اجتماعی است و می‌تواند باشد.

امکان مبارزه‌ی اجتماعی از ویژگی مولد اجتماعی کار زنان در خانه ناشی می‌شود. تنها یا عمدتاً خدمات اجتماعی ارائه‌شده در خانه نیست که نقش زنان را از نظر اجتماعی مولد می‌سازد، هرچند در واقع در این لحظه این خدمات با نقش زنان یکی می‌شوند. سرمایه می‌تواند به شکلی تکنولوژیک شرایط این کار را بهبود بخشد. کاری که سرمایه فعلاً نمی‌خواهد انجام دهد، حداقل در ایتالیا، تخریب موقعیت زن خانه‌دار به عنوان محور خانواده [تک] هسته‌ای است. به همین دلیل انتظار ما برای اتوماسیون کار خانگی فایده‌ای ندارد، زیرا این اتفاق هرگز نخواهد افتاد: حفظ خانواده [تک] هسته‌ای با «اتوماسیون این خدمات» ناسازگار است. سرمایه برای اینکه واقعاً آنها را اتومات کند، باید خانواده‌ای را که ما می‌شناسیم از بین ببرد. به این معنا اتوماسیون کامل به سمت اجتماعی‌شدن سوق می‌یابد.

اما ما به خوبی می‌دانیم که اجتماعی کردن آن‌ها به چه معناست: دست‌کم همیشه متضادِ کمون پاریس!

جهش جدیدی که بازسازماندهی سرمایه‌داری می‌تواند انجام دهد و در حال حاضر بوی آن در ایالات متحده و به طور کلی در کشورهای پیشرفته‌تر سرمایه‌داری به مشام می‌رسد، از بین بردن انزوای پیش‌سرمایه‌داری تولید در خانه با برساختن خانواده‌ای است که تقریباً برابری سرمایه‌داری و سلطه‌ی آن از طریق کار مشارکتی را منعکس می‌کند؛ فراتر رفتن از «ناکاملی توسعه سرمایه‌داری» در خانه، با زن پیش‌سرمایه‌داری و غیرآزاد به عنوان محور آن، و وادار ساختن خانواده به تاملی دقیق‌تر در فرم خود، [یعنی] کارکرد سرمایه‌دارانه‌ی مولدش، و در بازتولید نیروی کار.

برگردیم به آنچه در بالا گفتیم: زنان، زنان خانه‌دار، خود را با خانه تعریف می‌کنند، در کار خود به کمال اجباری گرایش دارند. همه ما این گفته را به خوبی می‌دانیم؛ شما در یک خانه همیشه می‌توانید کاری برای انجام دادن پیدا کنید.

آنها فراتر از چهار دیوار خود را نمی‌بینند. وضعیت زن خانه‌دار به عنوان شیوه کار پیش‌سرمایه‌داری و در نتیجه این «زنانگی» تحمیل شده به او، باعث می‌شود که او جهان، دیگران و کل سازمان کار را چیزی مبهم، اساساً ناشناخته و شناخت‌ناپذیر ببیند؛ زندگی نکرده؛ درک شده تنها به عنوان سایه‌ای در پشت شانه‌های شوهری که هر روز بیرون می‌رود و با چیزی روبه‌رو می‌شود.

بنابراین وقتی می‌گوییم زنان باید رابطه زمان کار خانگی با زمان غیرخانگی را برهم‌بزنند و شروع به خارج‌شدن از خانه کنند، منظورمان این است که نقطه عزیمت آن‌ها باید دقیقاً همین تامل از بین بردن نقش زن خانه‌دار باشد؛ برای اینکه با زنان دیگر نه تنها به عنوان همسایه و دوست، بلکه به عنوان همکار و ضدهمکار گردهم بیایند؛ در نتیجه درهم‌شکستن سنت زن خصوصی‌شده، با تمام رقابت‌هایش آیا همان

چشم‌هم‌چشمی‌هایش [rivalry] و برساختن یک همبستگی واقعی در میان زنان: نه همبستگی برای دفاع، بلکه همبستگی برای حمله، برای سازماندهی مبارزه.

همبستگی مشترک در برابر شکل مشترک کار. به همین ترتیب، زنان باید از ملاقات با همسر و فرزندان خود صرفاً به عنوان همسر و مادر، یعنی موقع صرف غذا پس از بازگشت به خانه از جهان بیرون، صرف نظر کنند. هر مکان مبارزه در خارج از خانه، دقیقاً به این دلیل که هر قلمرویی از سازمان سرمایه‌داری، خانه را پیش‌فرض می‌گیرد، فرصتی برای حمله زنان فراهم می‌کند؛ جلسات کارخانه، جلسات محله، مجامع دانشجویی، هر کدام مکان‌های درستی برای مبارزه زنان هستند، جایی که زنان می‌توانند، اگر بشود گفت، با مردان-زنان در مقابل مردان، اما به عنوان یک فرد، به جای مادر-پدر، پسر-دختر، روبرو و مواجه شوند، با تمام امکان‌هایی که این امر برای منفجر کردن تناقض‌ها و محرومیت‌های در خارج از خانه که سرمایه [همواره] خواسته است در درون خانواده منفجر شود، ارائه می‌دهد.

قطب‌نمایی جدید برای مبارزه طبقاتی

اگر زنان در مجامع کارگری بخواهند که شیفت شب لغو شود، زیرا در شب علاوه بر خوابیدن می‌خواهند عشق‌بازی کنند - و این موضوع تفاوت دارد با این‌که زنان خواستار لغو روز کاری شوند چون می‌خواهند در روز هم عشق‌بازی کنند - این به معنی پیش‌برد علایق مستقل‌شان است چرا که زنان را در برابر سازمان اجتماعی کار قرار می‌دهد، امتناع از اینکه مادرانی ناخشنود برای همسران و فرزندان خود باشند.

اما در این مداخله و مواجهه‌ی جدید، زنان نیز بیان می‌کنند که منافع آنان به عنوان زنان، آن‌طور که آن‌ها گفته‌اند، جدا و بیگانه از منافع طبقه نیست. برای مدت طولانی احزاب سیاسی، به ویژه احزاب چپ، و اتحادیه‌های کارگری حوزه‌های مبارزه طبقه کارگر را تعیین و محدود کرده‌اند. عشق‌ورزی و امتناع از کار شبانه برای عشق‌ورزی، از منافع طبقه است. بررسی اینکه چرا این زنان هستند و نه مردان که این پرسش را مطرح می‌کنند، روشن کردن کل تاریخ [این] طبقه است.

ملاقات پسران و دخترانتان در یک مجمع دانشجویی به معنای کشف آن‌ها به عنوان افرادی است که در میان افرادی دیگر صحبت می‌کنند؛ این است که خود را به عنوان یک فرد به آنها معرفی می‌کنید. بسیاری از زنان سقط جنین کرده‌اند و بسیاری از آنها زایمان. ما نمی‌توانیم بفهمیم که چرا آن‌ها نباید ابتدا به عنوان یک زن، چه دانشجو باشند و چه نباشند، در مجمع دانشجویان پزشکی، دیدگاه خود را بیان کنند (ما دانشکده پزشکی را به طور تصادفی مثال نمی‌زنیم. در سالن سخنرانی و در کلینیک، ما می‌توانیم بار دیگر شاهد استثمار طبقه کارگر باشیم، او] نه فقط زمانی که بیماران طبقه سوم منحصراً موش آزمایشگاهی تحقیق می‌شوند. زنان به ویژه ابژه‌های اصلی آزمایش و همچنین تحقیر جنسی، سادیسم و گستاخی حرفه‌ای پزشکان هستند).

به طور خلاصه: مهم‌ترین چیز دقیقاً همین انفجار جنبش زنان است به عنوان بیان خاص‌بودگی منافع زنانه که تا کنون توسط سازمان سرمایه‌داری خانواده از همه پیوندهایش اخته شده است. این [جنبش] باید در هر بخشی از این جامعه دستمزد بگیرد، هر بخشی که دقیقاً بر سرکوب چنین منافی بنا شده است، زیرا کل استثمار طبقاتی به میانجی‌گری خاص استثمار زنان بر ساخته شده است.

و بنابراین، به عنوان یک جنبش زنان، ما باید تک‌تک حوزه‌هایی را که این استثمار در آن قرار دارد، به طور دقیق مشخص کنیم، یعنی باید دوباره تمام خاص‌بودگی منافع زنانه را در جریان مبارزه به دست آوریم.

هر فرصتی، مناسب است: زنان خانه‌دار خانواده‌هایی که تهدید به تخلیه [خانه‌شان] می‌شوند می‌توانند اعتراض کنند که خانه‌داری‌شان حتی بیش از مبلغ اجاره‌ی معوقه‌ی ماهیانه‌شان را پرداخت کرده است. در حومه‌ی میلان، بسیاری از خانواده‌ها از پیش به این شکل از مبارزه دست زده‌اند.

وسایل برقی در خانه چیزهای دوست‌داشتنی هستند، اما برای کارگرانی که آنها را می‌سازند، ساختن تعداد زیادی از آنها وقت‌گذاشتن و خسته‌کردن خود است. اینکه هر دستمزدی باید همه‌ی آنها را بخرد دشوار است، و فرض بر این است که هر همسری باید همه این وسایل را به تنهایی اداره کند. و این فقط به این معنی است که او در خانه منجمد شده است، اما اکنون در سطحی مکانیزه‌تر. کارگر خوش‌شانس، همسر خوش‌شانس!

مسئله این نیست که غذاخوری‌های مشترک داشته باشید. باید به یاد داشته باشیم که سرمایه ابتدا «فیات» را برای کارگران می‌سازد و سپس غذاخوری آنها را.

به همین دلیل خواست یک غذاخوری اشتراکی در محله بدون ادغام این خواسته در عمل مبارزه علیه سازمان کار، علیه زمان کار، این ریسک را دارد که انگیزه‌های برای یک جهش جدید ایجاد کند که در سطح جامعه هیچ کس جز زنان را در برخی کارهای فریبنده به نظم درنیآورد تا در زمان صرف نهار این امکان را داشته باشیم که به طور جمعی در غذاخوری گه بخوریم!

می‌خواهیم بدانند که این [فقط] غذاخوری نیست که ما می‌خواهیم، و نه مراکز بازی یا مهدکودک‌هایی با همین ترتیب¹⁸. ما غذاخوری و مهدکودک، ماشین لباسشویی و ظرفشویی را می‌خواهیم اما ما انتخاب‌ها را نیز می‌خواهیم: وقتی می‌خواهیم در خلوت با تعداد کمی از افراد غذا بخوریم، وقتی می‌خواهیم با بچه‌ها باشیم، با افراد مسن باشیم، با بیماران، اینکه چه زمانی و کجا، [خودمان] انتخاب کنیم. «وقت گذاشتن» به

¹⁸ در مورد آنچه در مورد غذاخوری‌ها گفتیم، سردرگمی وجود دارد. سردرگمی مشابهی در بحث‌های دیگر کشورها و همچنین ایتالیا در مورد دستمزد برای کارهای خانه بروز کرد. همانطور که قبلاً توضیح دادیم، کارخانه به اندازه کار کارخانه نهادینه شده است و هدف نهایی ما تخریب هر دو نهاد است. اما جدای از اینکه از چه مطالبه‌ای صحبت می‌کنیم، سوء تفاهم در مورد اینکه مطالبه چیست وجود دارد. این هدفی است که نه تنها یک مورد است، بلکه مانند سرمایه در هر لحظه، اساساً مرحله‌ای از آنتاگونیسم یک رابطه اجتماعی است. اینکه غذاخوری یا دستمزدی که به دست می‌آوریم، پیروزی یا شکست خواهد بود، بستگی به نیروی مبارزه ما دارد. به این نیرو بستگی دارد که آیا هدف، فرصتی است که سرمایه [با آن] به طور عقلانی تر به کار ما فرمان دهد یا فرصتی برای ما جهت تضعیف قدرت آنها بر آن فرمان. با رسیدن به آن هدف، [هدف] چه شکلی به خود می‌گیرد، خواه دستمزد باشد یا غذاخوری یا کنترل زاد و ولد آزاد، در مبارزه پدیدار و در واقع ایجاد می‌شود و درجه قدرتی را که در آن مبارزه به آن رسیده ایم، ثبت می‌کند.

معنای کمتر کار کردن است. وقت گذاشتن با کودکان، افراد مسن و بیمار به این معنی نیست که با یک دیدار سریع از انبارهایی که کودکان یا افراد مسن یا معلول را در آن قرار داده‌اید، بروید. این بدان معناست که ما، [به عوان] اولین کسانی که طرد شده‌ایم، در این مبارزه ابتکار عمل را به دست می‌گیریم تا همه محروم‌شدگانِ دیگر، کودکان، سالخورده‌گان و بیماران، بتوانند ثروت اجتماعی را دوباره تصاحب کنند؛ تا دوباره با ما ادغام شوند و همه ما با مردان ادغام شویم، نه به عنوان افراد وابسته، بلکه به طور خودمختار، همانطور که ما زنان برای خود می‌خواهیم؛ نظر به اینکه طرد آنها، مانند ما، از فرآیند اجتماعی مولد مستقیم، از هستی اجتماعی، توسط سازمان سرمایه‌داری ایجاد شده است.

امتناع از کار

از این رو ما باید از خانه‌داری به عنوان کارِ زنانه خودداری کنیم، کاری که بر ما تحمیل شده است، کاری که ما هرگز ابداعش نکرده‌ایم، هرگز برای آن پولی نگرفته‌ایم، [کاری] که در آن ما را مجبور کرده‌اند تا با ساعت‌هایی پوچ، 12 و 13 ساعت در روز، کنار بیاییم تا مجبورمان کنند در خانه بمانیم.

باید از خانه بیرون برویم؛ ما باید خانه را طرد کنیم، زیرا می‌خواهیم با زنان دیگر متحد شویم، علیه همه موقعیت‌هایی که پیش‌فرض می‌گیرد که زنان در خانه می‌مانند مبارزه کنیم، خودمان را به مبارزات همه کسانی که در گتوها هستند مرتبط کنیم، خواه آن گتو یک مهدکودک، یک مدرسه، یک بیمارستان، یک خانه سالمندان یا یک محله فقیرنشین باشد. رها کردن خانه در حال حاضر نوعی مبارزه است، زیرا خدمات اجتماعی که ما در آنجا ارائه می‌کنیم دیگر در آن شرایط متوقف خواهد شد، و بنابراین تمام کسانی که خارج از خانه کار می‌کنند بلافاصله خواهند خواست باری را که تا به حال ما بر دوش کشیده‌ایم، دقیقاً همان جایی که به آن تعلق دارد، بر دوش سرمایه انداخته شود. هر چه امتناع زنان از کار خانگی خشونت‌آمیز، مصمم و در مقیاس توده‌ای باشد، این تغییر از نقطه‌نظر مبارزه، خشونت‌آمیزتر خواهد بود.

درهم‌شکسته‌شدن خانواده‌ی طبقه‌ی کارگر دشوارتر است، زیرا حامی کارگر است، اما به عنوان کارگر، و به همین دلیل حامی سرمایه [نیز] است. حمایت طبقه، بقای طبقه به این خانواده بستگی دارد - اما به هزینه زن در برابر خود طبقه. زن کنیز برده‌ی مزدبگیر است و بردگی او تضمین‌کننده‌ی بردگی مردش است. مانند اتحادیه کارگری، خانواده از کارگر حمایت می‌کند، اما همچنین تضمین می‌کند که مرد و زن هرگز چیزی جز کارگر نخواهند بود. و به همین دلیل است که مبارزه‌ی زن طبقه کارگر علیه خانواده حیاتی است.

ملاقات با زنان دیگری که در داخل و خارج از خانه‌ی خود کار می‌کنند به ما امکان می‌دهد فرصت‌های دیگری برای مبارزه داشته باشیم. تا جایی که مبارزه ما مبارزه با کار است، در مبارزه‌ای که طبقه کارگر علیه کار کاپیتالیستی انجام می‌دهد، نقش بسته است. اما تا آنجا که استثمار زنان از طریق کار خانگی تاریخ خاص خود را داشته است، [و تا آنجا که] با بقای خانواده هسته‌ای گره خورده است، سیر خاص این مبارزه که

می‌بایست از طریق نابودی خانواده‌ی هسته‌ای که توسط نظم اجتماعی سرمایه‌داری ایجاد شده است بگذرد، بعد جدیدی به مبارزه طبقاتی می‌بخشد.

2. بهره‌وری از انفعال

با این حال نقش زن در خانواده، فقط تامین‌کننده‌ی پنهان خدمات اجتماعی نیست که دستمزد دریافت نمی‌کند. همانطور که در ابتدا گفتیم، زندانی کردن زنان در کارکردهای صرفاً مکمل و تابع ساختن‌شان به مردان در خانواده‌ی هسته‌ای، مقدمه‌اش تقلیل تمامیت جسمانی آن‌هاست. در ایتالیا با کمک موفقیت‌آمیز کلیسای کاتولیک که همیشه زن را به عنوان موجودی پست تعریف کرده است، زن قبل از ازدواج به پرهیز جنسی و پس از ازدواج به یک تمایل جنسی سرکوب‌شده که فقط برای بچه‌دار شدن مقدر شده است، او را مجبور می‌کنند که بچه‌دار شود. این امر تصویر زنانه‌ای از «مادر قهرمان و همسر شاد» ایجاد کرده است که هویت جنسی‌اش تعالی محض است، کسی که اساساً کارکردش، [همچون] ظرفی است برای بیان عاطفی دیگران، کسی که متکای تضاد خانوادگی است. بنابراین آنچه به عنوان سردی زنانه تعریف شده است، باید به عنوان یک پذیرندگی انفعالی تحمیلی در امر عملکرد جنسی نیز بازتعریف شود.

حالا این انفعال زن در خانواده خودش «مولد» است. اولاً او را خروجی تمام ستم‌هایی می‌کند که مردان در دنیای بیرون از خانه متحمل می‌شوند و در عین حال به ابژه‌ای تبدیل می‌شود که مرد می‌تواند عطش قدرتی را که سلطه‌ی سازمان سرمایه‌داری کار در آن ایجاد می‌کند، بر او تحمیل کند. به این معنا، زن برای سازمان سرمایه‌داری مولد می‌شود؛ او به عنوان یک سوپاپ اطمینان برای تنش‌های اجتماعی ناشی از آن [سرمایه‌داری] عمل می‌کند؛ ثانیاً زن مولد می‌شود نظر به اینکه انکار کامل خودمختاری شخصی‌اش او را مجبور می‌کند تا محرومیت خود را در یک سری نیازهای مستمر که همیشه در خانه متمرکز است پالوده کند [یا تعالی بخشد]، نوعی مصرف که دقیقاً موازی کمال‌گرایی اجباری او در کارهای خانه است. واضح است که وظیفه ما این نیست که به زنان بگوییم چه چیزی باید در خانه داشته باشند. هیچ‌کس نمی‌تواند نیازهای دیگران را تعریف کند. منفعت ما در سازماندهی مبارزه‌ای است که از طریق آن این تعالی [پالودگی] غیرضروری خواهد بود.

کار مُرده و رنج جنسیت

ما دانسته از کلمه «تعالی» [پالودگی] (sublimation) استفاده می‌کنیم. ناامیدی از کارهای یکنواخت و پیش‌پافتاده و انفعال جنسی فقط در حرف قابل تفکیک است. خلاقیت جنسی و خلاقیت در کار دو حوزه‌ای هستند که [در آن] نیازهای انسان ایجاب می‌کند که ما به «فعالیت‌های متقابل طبیعی و اکتسابی» خود، فضایی آزاد دهیم¹⁹. برای زنان (و از این رو مردان) قدرت طبیعی و اکتسابی به طور همزمان سرکوب

¹⁹ - کارل مارکس، سرمایه، نقد اقتصاد سیاسی، جلد 1: صنعت بزرگ-مقیاس، جایگزینی آن هیولایی که یک جمعیت کارگری دردسترس نگون‌بخت است، تغییر نیازهای استثمار که توسط سرمایه ذخیره می‌شود، و جایگزینی آن با در دسترس بودن مطلق فرد برای تغییر ملزومات کار را تبدیل به مسئله مرگ و زندگی می‌کند؛

می‌شوند. پذیرندگی انفعالی جنسی زنان، اجباراً زنان خانه‌دار مرتب را خلق می‌کند و می‌تواند خط مونتازِ درمان‌شناختی یکنواختی را بسازد. چیزهای بی‌اهمیتِ خانه‌داری و نظمی که جهت اجرای این کار هر روز، هر هفته، هر سال، [و] به طور دو برابر در تعطیلات، لازم است، امکان‌های سکسوالیته‌ی بی‌مانع را از میان می‌برد. [پروسه‌ی] کودکی ما آمادگی‌ای است برای شهادت: به ما یاد داده می‌شود تا شادی را از سکس تمیز بر روی ملحفه‌هایی سفیدتر از سفید به دست آوریم؛ قربانی کردنِ سکسوالیته و دیگر فعالیتِ خلاقانه در یک زمان.

تاکنون جنبش زنان، به ویژه با از بین بردن اسطوره‌ی ارگاسم واژینال، مکانیسم فیزیکی‌ای را که به مردان اجازه می‌دهد پتانسیل جنسی زنان را به طور دقیق تعریف و محدود کنند، آشکار کرده است. اکنون می‌توانیم ادغام سکسوالیته را با دیگر جنبه‌های خلاقیت آغاز کنیم، تا ببینیم که چگونه سکسوالیته همیشه محدود می‌شود، مگر اینکه کاری که انجام می‌دهیم ما و ظرفیت‌های فردی ما را اخته نکند، و مگر اینکه افرادی که با آنها رابطه جنسی داریم، ارباب ما نباشند و آن‌ها نیز با کار خود اخته نشوند. منفجر کردن اسطوره‌ی واژینال به معنای تقاضای خودمختاری زنانه در مقابل تابع‌سازی و تعالی است. اما این فقط کلیتوریس در مقابل واژن نیست. هر دو در مقابل رحم‌اند. یا واژن اساساً گذرگاهی برای بازتولید نیروی کار فروخته‌شده به عنوان یک کالا، کارکرد سرمایه‌داری رحم، یا بخشی از قدرت طبیعی ما، تجهیزات اجتماعی ما است. به هر حال سکسوالیته اجتماعی‌ترین بیان، عمیق‌ترین ارتباط انسانی است. از این نظر [سکسوالیته] انحلال خودمختاری است. طبقه کارگر به عنوان یک طبقه سازمان‌دهی می‌کند تا از خود به عنوان یک طبقه فراتر رود؛ ما درون آن طبقه به طور خودمختار سازماندهی می‌کنیم تا مبنایی برای فراروی از خودمختاری را ایجاد کنیم.

حمله‌ی «سیاسی» علیه زنان

ما در حالی که به دنبال یافتن راه وجود و سازماندهی خود در مبارزه هستیم، متوجه می‌شویم که با کسانی روبه‌رو هستیم که بسیار مشتاق حمله به زنان هستند، حتی زمانی که ما یک جنبش را تشکیل می‌دهیم. در دفاع از خود در برابر نابودی، از طریق کار و مصرف، می‌گویند زن بانی عدم‌اتحاد طبقه است. بیایید فهرستی جزئی از گناہانی تهیه کنیم که او(زن) متهم به آن‌هاست. آن‌ها می‌گویند:

1. او(زن) بیشتر دستمزد شوهرش را می‌خواهد تا مثلاً برای خودش و فرزندانش لباس بخرد، نه بر اساس آنچه نیاز دارد، بلکه بر اساس آنچه فکر می‌کند او و فرزندانش باید [آن را] داشته باشند. مرد برای پول سخت کار می‌کند. زن به جای کمک به مبارزه‌ی مرد برای ثروت بیشتر، دستمزد بیشتر، فقط شکل دیگری از بخش کمبود ثروت آن‌ها [یعنی او و فرزندانش] را طلب می‌کند.

2. او در رقابت با زنان دیگر است تا جذاب‌تر از آنها باشد، چیزهای بیشتری از آنها داشته باشد و خانه‌ی تمیزتر و مرتب‌تر از همسایه‌ها داشته باشد. او آنطور که باید بر اساس [مصلحت] طبقه با آنها متحد نمی‌شود.

3. او خود را در خانه‌اش دفن می‌کند و از درک مبارزه شوهرش در خط تولید امتناع می‌کند. او حتی ممکن است زمانی که مرد اعتصاب می‌کند به جای حمایت، از او شکایت کند. او به [احزاب] محافظه‌کار رای می‌دهد.

این‌ها برخی از دلایلی هستند که توسط کسانی ارائه می‌شوند که او(زن) را مرتجع یا در بهترین حالت عقب‌مانده می‌دانند، حتی توسط مردانی که در مبارزات کارخانه‌ای نقش‌های اصلی را ایفا می‌کنند و به نظر می‌رسد که به دلیل اقدام ستیزه‌جویانه‌ی خود، قادر به درک ماهیت سرپرستی اجتماعی هستند. برای آن‌ها آسان است که زنان را به خاطر آنچه عقب‌ماندگی می‌دانند محکوم کنند، زیرا این ایدئولوژی غالب جامعه است. آن‌ها نمی‌افزایند که با لی‌لی به لالا گذاشتن از لحظه تولد، از موقعیت تابع زنان بهره برده‌اند. برخی از زنان حتی نمی‌دانند که [به مردان] خدمت کرده‌اند، پس برای مادران و خواهران و دختران طبیعی جلوه خواهد کرد که به مردان «خود» خدمت کنند. از سوی دیگر برای ما بسیار دشوار است که برتری ذاتی مردانه را از حمله مردان جدا کنیم، حمله‌ای که به نظر می‌رسد کاملاً «سیاسی» است و فقط به نفع طبقه راه‌اندازی شده است.

اجازه دهید موضوع را دقیق‌تر بررسی کنیم.

1. زنان به عنوان مصرف‌کننده

زنان خانه را مرکز مصرف نمی‌سازند. فرآیند مصرف جزء لاینفک تولید نیروی کار است، و اگر زنان از خرید (یعنی خرج کردن) خودداری کنند، این یک اقدام اعتصابی خواهد بود. با این حال باید اضافه کنیم که [در قبال] آن روابط اجتماعی‌ای که زنان به دلیل محرومیت از کار سازماندهی شده‌ی اجتماعی از آن محروم می‌شوند، اغلب سعی می‌کنند با خرید چیزهایی جبران‌ش کنند. اینکه آیا آن را پیش‌پاافتاده ارزیابی می‌کنند بستگی به دیدگاه و جنسیت داور دارد. روشنفکران کتاب می‌خرند، اما هیچکس این مصرف را پیش‌پاافتاده نمی‌داند. مستقل از اعتبار مطالب، کتاب در این جامعه هنوز هم از طریق سنتی قدیمی‌تر از سرمایه‌داری، ارزش مردانه را نمایندگی می‌کند.

قبلاً گفتیم که زنان برای خانه خود چیزهایی می‌خرند زیرا آن خانه تنها دلیل وجود آن‌هاست. اما این ایده که مصرف مقرون به صرفه به هر نحوی یک رهایی است، به قدمت سرمایه‌داری است و از سرمایه‌داری سرچشمه می‌گیرد که همیشه وضعیت کارگر را به گردن کارگر می‌اندازد. درباره‌ی هارلم برای سال‌ها لیبرال‌های مخالف می‌گفتند که اگر مردان سیاه‌پوست فقط رانندگی کادیلاک را متوقف کنند (تا زمانی که شرکت‌های مالی آنها را پس بگیرد)، مشکل رنگ پوست حل می‌شود. تا زمانی که خشونت مبارزه - تنها

پاسخ مناسب - معیاری از قدرت اجتماعی را ارائه کرد، کادیلک یکی از معدود راه‌های نمایش پتانسیل قدرت بود. این و نه «اقتصاد عملی» باعث آزرده‌گی لیبرال‌ها شد.

در هر صورت اگر آزاد بودیم، به هیچ چیزی که هر کدام از ما می‌خریم نیاز نداشتیم. نه غذایی که [با آن] چیزخورمان می‌کنند، نه لباسی که ما را بر اساس طبقه، جنسیت و نسل شناسایی می‌کند، نه خانه‌هایی که در آن ما را زندانی می‌کنند.

در هر صورت مشکل ما هم این است که هیچ‌وقت به اندازه‌ی کافی نداریم، نه اینکه زیاد داشته‌باشیم. و فشاری که زنان بر مردان وارد می‌کنند دفاع از دستمزد است، نه حمله. دقیقاً به این دلیل که زنان بردگانِ بردگانِ مزد هستند، مردان دستمزد را بین خود و هزینه‌ی عمومی خانواده تقسیم می‌کنند. اگر زنان مطالبات خود را مطرح نمی‌کردند، استانداردهای عمومی زندگی خانواده می‌توانست برای فراگیری تورم کاهش یابد - البته زن اولین کسی است که بدون آن عمل می‌کند. بنابراین تا زمانی که زن مطالبات خود را مطرح نکند، خانواده به معنای دیگری، نسبت به مواردی که فهرست کردیم، برای سرمایه کارکرد دارد: می‌تواند کاهش قیمت نیروی کار را فراگیرد²⁰. بنابراین این مداوم‌ترین مسیر مادی است که در آن زنان می‌توانند از استانداردهای طبقه دفاع کنند. و وقتی آن‌ها به میتینگ‌های سیاسی بروند، حتی به پول بیشتری نیاز خواهند داشت!

2. زنان به عنوان رقبا

در مورد «رقابت» زنان، فرانتس فانون در مورد جهان سوم روشن کرده است که فقط نژادپرستی اعمال عمومی‌اش بر طبقه را باز می‌دارد. او می‌گوید وقتی استعمارشده‌ها علیه ستمگران خود سازماندهی نمی‌کنند به یکدیگر حمله‌ور می‌شوند. فشار زن برای مصرف بیشتر ممکن است گاهی اوقات خود را به شکل رقابت نشان دهد، اما با این وجود همانطور که گفتیم از استانداردهای زندگی طبقه حمایت می‌کند. که بر خلاف رقابت جنسی زنان است؛ این رقابت ریشه در وابستگی اقتصادی و اجتماعی آن‌ها به مردان دارد. به میزانی که آن‌ها برای مردان زندگی می‌کنند، برای مردان لباس می‌پوشند، برای مردان کار می‌کنند، از طریق این رقابت بازیچه‌ی مردان می‌شوند.²¹

²⁰ - «ما ایراد دیگر و اساسی‌تر، که در فصول بعدی بیان خواهیم کرد، ناشی از بحث ما بر این فرض است که سطح عمومی دستمزدهای واقعی مستقیماً توسط ماهیت معامله دستمزد تعیین می‌شود... ما تلاش خواهیم کرد نشان دهیم که در درجه اول این نیروهای معین دیگری هستند که سطح عمومی دستمزدهای واقعی را تعیین می‌کنند... ما استدلال خواهیم کرد که یک سوء تفاهم اساسی در مورد نحوه عملکرد واقعی اقتصادی که در آن زندگی می‌کنیم وجود داشته است.» (تاکید اضافه شده است). نظریه عمومی اشتغال، بهره و پول، جان مینارد کینز، نیویورک، هارکورت، بریس و ورلد، 1964، ص 13. «بعضی از نیروهای دیگر»، به نظر ما، قبل از هر چیز زنان هستند.

²¹ - این مورد توجه قرار گرفته است که بسیاری از بلشویک‌ها پس از سال 1917 شرکای زنی در میان اشراف سلب‌شده پیدا کردند. وقتی قدرت در مردان هم در سطح دولت و هم در روابط فردی باقی می‌ماند، زنان همچنان «غنایم و کنیز شهوت جمعی» هستند (کارل مارکس، دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی 1844، ناشران پیشرفت، مسکو، 1959، ص 94). نژاد «تزارهای جدید» به گذشته‌های دور برمی‌گردد.

قبلاً در سال 1921 از «تصمیمات کنگره سوم انترناسیونال کمونیستی»، می‌توان در بخش اول «کار در میان زنان» خواند: «کنگره سوم کمیت‌ترین گزاره اساسی مارکسیسم انقلابی را تأیید می‌کند که بدون «مسئله خاص زن» و «جنبش خاص زنان»، و هر نوع اتحاد زنان کارگر با فمینیسم بورژوازی، و نیز هرگونه حمایت زنان

در باب رقابت در مورد خانه‌هایشان، زنان از بدو تولد به گونه‌ای آموزش می‌بینند که درباره‌ی خانه‌های تمیز و مرتب وسواس داشته باشند. اما مردان نمی‌توانند آن را به هر دو صورت داشته باشند؛ آن‌ها نمی‌توانند همچنان از امتیاز داشتن یک خدمت‌کار خصوصی برخوردار شوند و سپس از آثار خصوصی‌سازی شکایت کنند. اگر به شکایت ادامه دهند، باید نتیجه بگیریم که حمله‌ی آن‌ها به ما برای رقابت، واقعاً عذرخواهی از بندگی ماست. اگر حق با قانون نبود که نزاع در میان استعمارشدگان بیان‌گر سطح پایین سازماندهی آن‌هاست، پس این آنتاگونیسم نشانه‌ی ناتوانی طبیعی است. هنگامی که ما خانه‌ای را گتو می‌نامیم، می‌توانیم آن را مستعمره‌ای بنامیم که توسط قانون غیرمستقیم اداره می‌شود و [می‌توانیم] به همان اندازه دقیق باشیم. رفع آنتاگونیسم استعمارشده‌ها با یکدیگر در مبارزه‌ی خودمختار نهفته است. زنان برای متحد شدن در حمایت از مردان در مبارزات بر موانع بزرگ‌تری نسبت به رقابت غلبه کرده‌اند. جایی که زنان کمتر موفق‌اند دگرگونی و تعمیق لحظات مبارزه در گرو ایجاد فرصت‌هایی برای مطرح کردن خواسته‌هایشان است. مبارزه‌ی خودمختار این پرسش را واژگون می‌کند: نه [این پرسش که] «آیا زنان برای حمایت از مردان متحد نخواهند شد؟»، بلکه «آیا مردان برای حمایت از زنان متحد خواهند شد؟».

3. زنان به عنوان تفرقه‌افکن

چه چیزی مانع مداخله‌ی سیاسی قبلی زنان شده است؟ چرا می‌توان در شرایط خاصی از آن‌ها علیه اعتصابات استفاده کرد؟ به عبارت دیگر چرا طبقه متحد نیست؟ ما از ابتدای این مقاله، حذف زنان از تولید اجتماعی را محور قرار داده‌ایم. این ویژگی عینی سازمان سرمایه‌داری است: کار مشارکتی در کارخانه و اداره، کار منزوی در خانه. این به شکلی سوژکتیو با روشی که کارگران صنایع، جدا از اجتماع سازماندهی می‌کنند منعکس می‌شود. اجتماع چه باید بکند؟ زنان چه کار باید کنند؟ حمایت کنید، همراه مردان در خانه و مبارزه باشید، حتی یک انجمن کمکی زنان برای اتحادیه‌ها تشکیل دهید. این تقسیم و [به‌خصوص] این نوع تقسیم، تاریخ طبقه است. در هر مرحله از مبارزه، پیرامونی‌ترین حلقه‌ی تولید علیه کسانی که در مرکز قرار دارند استفاده می‌شود، تا زمانی که دومی اولی را نادیده می‌گیرد. این تاریخ اتحادیه‌های کارگری است، به عنوان مثال، در ایالات متحده زمانی که از کارگران سیاه‌پوست به عنوان اعتصاب‌شکن استفاده می‌شد، اتفاقاً هرگز، آن‌طور که اغلب کارگران سفیدپوست به این باور سوق داده شدند که سیاهان مانند زنان بلافاصله

کارگر از تاکتیک‌های خائنه سازشکاران اجتماعی و فرصت‌طلبان، منجر به تضعیف نیروهای پرولتاریا می‌شود... برای پایان دادن به برده‌داری زنان، لازم است سازمان کمونیستی جدید جامعه بر پا شود».

تئوری مردانه بودن، عمل «خنثی کردن» بود. اجازه دهید از یکی از بنیانگذاران نقل قول کنیم. در اولین کنفرانس ملی زنان کمونیست حزب کمونیست ایتالیا در 26 مارس 1922، «رفیق گرامشی خاطرنشان کرد که باید در میان زنان خانه‌دار که اکثریت بزرگ زنان پرولتاریا را تشکیل می‌دهند، اقدامات ویژه‌ای سازماندهی شود. او گفت که آن‌ها باید با ایجاد تشکل‌های خاص ما به نوعی با نهضت ما مرتبط شوند. زنان خانه‌دار را تا آنجا که به کیفیت کارشان مربوط می‌شود، می‌توان مشابه پیشه‌وران دانست و به همین دلیل به سختی کمونیست خواهند بود. با این حال، از آنجا که آنها جفت کارگران هستند، و از آنجا که آنها به نوعی در زندگی کارگران سهیم هستند، آنها جذب کمونیسم می‌شوند. بنابراین تبلیغات ما می‌تواند بر این زنان خانه‌دار تأثیر بگذارد. این می‌تواند برای خنثی کردن آنها، و نه برای افسر کردن آنها در سازمان ما، ابزاری باشد. به طوری که آنها مانع مبارزات احتمالی کارگران نشوند.» (از رفیق، ارگان حزب کمونیست ایتالیا برای کار در میان زنان، سال اول، شماره 3 (2 آوریل 1922، ص 2).

قابل‌شناسایی هستند و گزارش‌های [مربوط به] اعتصاب شکن، تبعیض‌هایی را تقویت می‌کند که از تقسیماتِ ابژکتیو ناشی می‌شود: سفیدپوست در خط مونتاژ، سیاه‌پوست زیر پاهایش را جارو می‌کند؛ یا مرد در خط مونتاژ، زن به هنگام رسیدنِ او به خانه زیر پاهایش را جارو می‌کند.

مردها وقتی از کار امتناع می‌کنند خودشان را ستیزه‌جو می‌دانند و وقتی ما از کار امتناع می‌کنیم همین مردها ما را زن‌هایی نق‌نقو تلقی می‌کنند. وقتی برخی از ما به دلیل طرد شدن از مبارزات سیاسی به محافظه‌کاران رای می‌دهیم، فکر می‌کنند ما عقب‌مانده‌ایم، در حالی که خود به احزابی رای داده‌اند که حتی وجود ما را چیزی جز پارسنگ نمی‌دانند، و در این جریان بر خود(و همه ما) خیانت کردند!

3. بهره‌وری نظم

سومین جنبه نقش زن در خانواده این است که به دلیل ننگِ عدم رشدِ شخصیتی که قبلاً مطرح شد، زن از نظر ایدئولوژیک و روانی تبدیل به شخصیتی سرکوب‌گر و تنبیه‌کننده‌ی همه اعضای خانواده می‌شود. او ممکن است تحت ظلم شوهرش، خانه‌اش، ظلم تلاش برای «مادر قهرمان و همسر خوشبخت» بودن زندگی کند، زمانی که تمام وجودش این ایده‌آل را انکار کند. آن‌هایی که تحت ظلم و فاقد قدرت هستند، در اولین سال‌های زندگی خود همراه با نسل جدید، کارگران مطیع و مستبدِ کوچک را تولید می‌کنند، همان کاری که معلم در مدرسه انجام می‌دهد(در این مورد زن به شوهرش ملحق می‌شود: به طور غیر تصادفی انجمن‌های معلمان والدین وجود دارند). زنانی که مسئول بازتولید نیروی کار هستند، از یک سو فرزندان را که فردا کارگر خواهند شد و از سوی دیگر شوهر را تادیب می‌کنند تا امروز کار کند، زیرا تنها مزد او می‌تواند بازتولیدِ نیروی کار را تامین کند.

در اینجا ما فقط تلاش کرده‌ایم تا بهره‌وری خانگی زنان را بدون پرداختن به جزئیاتِ پیامدهای روان‌شناختی مورد بررسی قرار دهیم. حداقل ما این بهره‌وری خانگی زنانه را که از خلال پیچیدگی‌های نقشی که زن ایفا می‌کند (علاوه بر کار واقعی خانگی که بار آن را بدون دست‌مزد به دوش می‌کشد) می‌گذرد، شناسایی کرده و اساساً ترسیم کرده‌ایم. بنابراین، ما اصلی‌ترین نیاز به شکستن این نقش را مطرح می‌کنیم، که می‌خواهد زنان از یکدیگر جدا شوند، از مردان و از کودکان، از هر کسی که در خانواده‌اش حبس شده است، مانند زرپوستِ در پيله‌ای که خود را با کار خود زندانی می‌کند، تا بمیرد و برای سرمایه‌بریشم باقی بگذارد. رد کردن همه این‌ها، همانطور که قبلاً گفتیم، به این معنی است که زنان خانه‌دار خود را به عنوان بخشی از طبقه بشناسند، [آن هم] تحقیرشده‌ترین آن به دلیل اینکه دست‌مزدی به آنها پرداخت نمی‌شود.

موقعیت زن خانه‌دار در مبارزات کلی زنان بسیار مهم است، زیرا ستون اصلی حمایت از سازمان سرمایه‌داری کار، یعنی خانواده را تضعیف می‌کند.

بنابراین هر هدفی که تمایل به تأیید فردیت زن در برابر این شخصیت مکمل همه‌چیز و همه‌کس، یعنی زن خانه‌دار باشد، ارزش این را دارد که به عنوان هدفی برانداز برای تداوم، برای بهره‌وری این نقش جلوه کند.

به همین معنا، تمام خواسته‌هایی که می‌توانند در خدمت بازگرداندن یکپارچگی کارکردهای فیزیکی اصلی زن به زن باشند، با شروع از کارکرد جنسی‌ای که از همان اول همراه با خلاقیت مولد مورد سرقت قرار گرفت، باید با بیشترین فوریت مطرح شوند.

تصادفی نیست که تحقیقات در مورد پیش‌گیری از بارداری به کندی پیشرفت کرده است، سقط جنین تقریباً در سراسر جهان ممنوع است یا در نهایت فقط به دلایلی «درمانی» تایید می‌شود.

حرکت اول درباره این خواسته‌ها رفرمیسم سراسری نیست. مدیریت کاپیتالیستی این مسائل، تبعیض طبقاتی و تبعیض مکرر علیه زنان را به دنبال دارد.

چرا در این تحقیق از زنان پرولتر، زنان جهان سوم، به عنوان موش آزمایشگاهی استفاده شد؟ چرا مسئله‌ی پیشگیری از بارداری همچنان به عنوان مسئله‌ی زنان مطرح می‌شود؟ شروع مبارزه برای سرنگونی مدیریت کاپیتالیستی بر سر این مسائل، حرکت بر مبنای طبقات و به‌ویژه بر مبنای زنان است. پیوند دادن این مبارزات با مبارزه علیه «مادری» که به عنوان مسئولیت انحصاری زنان در نظر گرفته می‌شود، علیه کار خانگی که به عنوان کار زنان تلقی می‌شود، در نهایت علیه مدل‌هایی که سرمایه‌داری به عنوان نمونه‌هایی از رهایی زنان به ما ارائه می‌دهد که چیزی بیش از کپی‌های زشت از نقش مردانه نیستند، مستلزم مبارزه با تقسیم و سازماندهی کار است.

زنان و مبارزه برای کار نکردن

بگذارید خلاصه کنیم. نقش زن خانه‌دار که پشت انزوای آن کار اجتماعی نهفته است، باید از بین برود. اما بدیل‌های ما کاملاً [از قبل] محدود (defined) شده است. تاکنون اسطوره‌ی ناتوانی زن، که ریشه در این زن منزوی وابسته به دستمزد شخص دیگری دارد و در نتیجه براساس آگاهی شخص دیگری شکل گرفته، تنها با یک عمل شکسته شده است: زنی که دستمزد خود را می‌گیرد، کمر وابستگی اقتصادی شخصی را می‌شکند، تجربه‌ی مستقل خود را با دنیای بیرون از خانه ایجاد می‌کند، کار اجتماعی را در یک ساختار اجتماعی شده انجام می‌دهد، خواه کارخانه یا اداره، و در آنجا اشکال ترمذ اجتماعی خود را همراه با فرم‌های سنتی طبقه آغاز می‌کند. ظهور جنبش زنان رد این بدیل است.

سرمایه خود همان انگیزه‌ای را مصادره می‌کند که یک جنبش را ایجاد کرد - طرد میلیون‌ها زن از مکان سنتی زنان - برای بازترکیب نیروی کار با تعداد فزاینده‌ی زنان. جنبش تنها در تقابل با این می‌تواند توسعه یابد. این [جنبش] با موجودیت خود [خود را] مطرح می‌کند و باید با بیانی فزاینده در عمل مطرح کند که زنان اسطوره‌ی رهایی از طریق کار را رد می‌کنند.

زیرا ما به اندازه کافی کار کرده‌ایم. ما میلیاردها تن پنبه خرد کردیم، میلیاردها ظرف شستیم، میلیاردها زمین را تمیز کردیم، میلیاردها کلمه را تایپ کردیم، میلیاردها دستگاه رادیویی را سیم‌کشی کردیم،

میلیاردها پوشک را با دست و با ماشین شستیم. هر بار که آنها «ما را به داخل»، به برخی از مناطق تحت محاصره‌ی مردانه‌ی سنتی وارد می‌کنند، برای این است که سطح جدیدی از استثمار را برای ما بیابند. در اینجا دوباره باید بین توسعه‌نیافتگی در جهان سوم و توسعه‌نیافتگی در کلان‌شهرها، به عبارت دقیق‌تر، در آشپزخانه‌های کلان‌شهرها، با هر تفاوتی که دارند، یک خط موازی ایجاد کنیم. برنامه‌ریزی کاپیتالیستی به جهان سوم پیشنهاد می‌کند که «توسعه» یابد؛ که علاوه بر مصائب کنونی، رنج یک ضدانقلاب صنعتی را نیز متحمل شود. به زنان در کلان‌شهرها نیز همان «کمک» پیشنهاد شده است. اما برخی از ما که به دلیل مجبور بودن یا به خاطر کار اضافی یا استقلال اقتصادی از خانه‌های خود بیرون رفته‌ایم، به بقیه هشدار داده‌ایم: تورم ما را به این کارگاه تاپ یا به این خط مونتاژ کشانده است و در آن هیچ نجاتی نیست. ما باید از توسعه‌ای که به ما پیشنهاد می‌کنند خودداری کنیم. اما تلاش زن کارگر، برای بازگشت به انزوای خانه نیست هر چقدر هم که صبح دوشنبه جذاب باشد؛ مبارزه‌ی زن خانه‌دار چیزی فراتر از عوض کردن زندان خانه با چسبیدن به میز اداره و دستگاه‌های تولید است، هر چقدر هم که این‌ها نسبت به تنه‌بودن در طبقه‌ی دوازدهم یک آپارتمان جذاب‌تر باشد.

زنان باید به طور کامل امکان‌های خود را کشف کنند - که نه جوراب را درست کنند و نه ناخدای کشتی‌های اقیانوس پیما شوند. بهتر از این، ممکن است ما بخواهیم این کارها را انجام دهیم، اما این‌ها اکنون در جایی جز در تاریخ سرمایه قرار ندارند.

چالش جنبش زنان، یافتن شیوه‌های مبارزه‌ای است که در عین رهایی زنان از خانه، همزمان از یک سو از بردگی مضاعف پرهیز کرده و از سوی دیگر از درجه‌ی دیگری از کنترل کاپیتالیستی و به نظم درآوردن [توسط آن] جلوگیری کند. این در نهایت مرز بین فرمیسم و سیاست انقلابی درون جنبش زنان است.

به نظر می‌رسد که زنان نابغه‌ی کمی وجود داشته‌اند. نمی‌توانستند وجود داشته باشند، از آنجایی که از روند اجتماعی محروم شده‌اند، نمی‌توانیم بفهمیم که آن‌ها در چه موضوعاتی می‌توانستند نبوغ خود را به کار بگیرند. حالا یک موضوع وجود دارد، خود مبارزه.

گذشته از این فریاد گفت که هر زنی از بدو تولد از رشک قضیب رنج می‌برد. او فراموش کرد اضافه کند که این حس رشک از لحظه‌ای شروع می‌شود که او درک می‌کند که به نوعی داشتن قضیب به معنای داشتن قدرت است. حتی کم‌تر متوجه شد که قدرت سنتی قضیب در تاریخی کاملاً جدید آغاز شد، درست در لحظه‌ای که جدایی مرد از زن به یک تقسیم کاپیتالیستی تبدیل شد.

و از اینجا است که مبارزه ما شروع می‌شود.